یادداشت ناشر

یک گردآوری اصیل از آثار مائو تسه‌تونگ، مدت‌هاست که ضرورت دارد. اکنون، این نیاز بیش از هر زمان دیگر، جدی و فوری شده است. اما امیدی اندک برای آن وجود دارد که حزب کمونیست چین این‌گونه نشرات را به‌گونه‌ای رسمی منتشر کند.

با این حال، شماری از نوشته‌های مائو که در جلدهای رسمی منتخب آثار (جلدهای ۱ تا ۵) گنجانده نشده‌اند، در جاهای دیگر در دسترس قرار دارند—در نسخه‌های انگلیسی منتشرشده از سوی پژوهشگران غربی یا در برخی ژورنال‌های پژوهشی دورافتاده. ما آگاهیم که حتی اگر تمام این آثار را گرد آوریم، باز هم این مجموعه، "کلیات آثار" مائو نخواهد بود و حتی جایگزین کامل آن هم نیست. با این‌حال، باور داریم گردآوری این آثار در یکجا و به‌شکل زمان‌بندی‌شده، مطالعه و ارجاع به آن‌ها را آسان‌تر می‌سازد و سبب برانگیختن بیشتر علاقه‌مندی به اندیشه‌های مائو خواهد شد. از همین‌رو، دست به این کار زده‌ایم.

بی‌گمان، آثار بیشتری از مائو احتمالاً هنوز در زبان چینی باقی مانده‌اند و حتی برخی آثار ترجمه‌شده به انگلیسی ممکن است

از دسترس ما بیرون مانده باشند. درباره نوشته‌هایی که در این جلد آمده‌اند، ما نه امکانات و نه صلاحیت آن را داریم که درباره اصالت و کامل‌بودن آن‌ها تضمینی بدهیم. از خوانندگان تقاضا می‌کنیم این محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر را در نظر داشته باشند.

اگر به دلیل این محدودیت‌ها یا دلایل دیگر، اشتباهاتی در این نسخه وجود داشته باشد، صمیمانه امیدواریم بتوانیم آن‌ها را در چاپ‌های آینده اصلاح کنیم. همچنین به گرمی امیدواریم که مطالب بیشتری در آینده به دست آید تا بتوانیم این مجموعه را به‌گونه‌ای چشم‌گیرتر تکمیل نماییم.

ما این آثار را تا جای ممکن به‌صورت دقیق و به ترتیب زمانی تنظیم کرده‌ایم. جز ذکر منبع اولیه، هیچ‌گونه حاشیه‌نویسی یا ویرایشی در متن‌ها اعمال نشده است.

صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنیم از همه پیشگامانی که این آثار را قبلاً ترجمه، ویرایش یا منتشر کرده‌اند—رفقای گرامی، پژوهشگران محترم و دوستان وفادار—که همکاری بی‌دریغ و تلاش خستگی‌ناپذیرشان نقش بزرگی در تحقق این کار ایفا کرده است.

ما خرسندیم که با وجود دشواری‌های بسیار، این جلد توانست منتشر شود. امیدواریم بتوانیم جلدهای دیگر را نیز به‌زودی منتشر کنیم. و با امید بسیار، انتظار داریم تلاش‌مان با استقبال گرم و پرشور خوانندگان عزیز روبرو شود.

ناشران

مطالعه‌ای در بارۀ تربیت بدنی

اپریل ۱۹۱۷

(اقتباس از یک مقالۀ نشرشده در مجله‌ی-Hsin ching")
nein"

ملت ما از لحاظ نیروی جسمی ضعیف است. روحیۀ نظامی تقویت نشده و وضع فزیکی مردم روز به روز بدتر می‌شود. این یک پدیده‌ی بسیار نگران‌کننده است. آنانی که در گذشته در پی ترویج تربیت بدنی بوده‌اند، جوهرۀ مشکل را درنیافته‌اند و به همین سبب، تلاش‌های طولانی‌شان بی‌نتیجه مانده است. اگر این وضعیت ادامه یابد، ضعف ما عمیق‌تر خواهد شد. رسیدن به هدف‌ها و اثرگذاری ما بر دیگران اموری بیرونی‌اند، اما توانمندی جسمی ما علتی درونی‌ست. اگر بدن‌های ما ناتوان باشد، به محض دیدن دشمن، ترس بر ما چیره می‌شود—در این صورت چگونه می‌توانیم به اهداف‌مان برسیم یا در میان خلق‌ها مورد احترام قرار گیریم؟

نیرو از تمرین ناشی می‌شود، و تمرین از خودآگاهی سرچشمه می‌گیرد. کسانی که خواهان ترویج تربیت بدنی‌اند، روش‌های گوناگونی پیشنهاد کرده‌اند، اما چون نیروهای بیرونی کافی

نیستند تا دل و روان مردم را تکان دهند، تلاش‌هایشان بی‌ثمر مانده است.

اگر بخواهیم تربیت بدنی را مؤثر سازیم، باید در گام نخست، نگرش ذهنی مردم را دگرگون کنیم. مردم باید به اهمیت تربیت بدنی آگاه شوند. آنگاه خودبه‌خود برای آن برنامه می‌سازند، آن را در زندگی‌شان می‌گنجانند، و تحقق اهداف را به دنبال می‌آورند.

توضیحی در بارهٔ تربیت بدنی

تربیت بدنی مایهٔ زنده‌ماندن انسان است. شرق و غرب، برداشت‌های گوناگونی از آن دارند. «چوانگ تزو» از آشپز الگو می‌گیرد، «کنفوسیوس» از تیرانداز و ارابه‌ران درس می‌گیرد. در آلمان، تربیت بدنی از محبوب‌ترین مقولات است و شمشیربازی در سراسر کشور رواج یافته. جاپان «بوشیدو» را دارد، و اخیراً جودو را در پیوند با سنت‌های خویش به درجه‌ی شایسته‌ای ارتقاء داده. تمام این‌ها از مطالعهٔ فیزیولوژی آغاز کرده‌اند.

جایگاه تربیت بدنی در زندگی ما

تربیت بدنی، آموزش اخلاقی و علمی را تکمیل می‌کند. افزون بر آن، هم اخلاق و هم دانش در بدن جای دارند. بدون بدن، نه اخلاق می‌ماند و نه دانش. اما کمتر کسی این نکته را درک کرده‌است. مردم معمولاً بر دانش یا اخلاق تأکید می‌کنند، ولی نمی‌پرسند دانش کجا قرار دارد؟ اخلاق در کجا می‌زید؟ پاسخ این است: همه در بدن انسان. بدن، ارابه‌ی دانش است و خانه‌ی اخلاق.

در مکاتب ابتدایی، باید بیشتر بر رشد بدن تمرکز شود؛ آموزش دانش و اخلاق باید در درجهٔ دوم اهمیت قرار گیرد. خوراک و نگهداری باید در اولویت باشند، آموزش و نظم باید مکمل آن باشد. اما امروز بسیاری این را درک نمی‌کنند. در نتیجه، کودکان یا بیمار می‌شوند یا زود از دنیا می‌روند؛ تنها به‌خاطر «درس خواندن»! در مکاتب متوسطه و عالی، باید بر سه عنصر—بدن، دانش و اخلاق—به‌طور برابر تأکید شود. اما بیشتر مردم تنها بر دانش تأکید دارند، در حالی که رشد بدن هنوز تکمیل نشده. اگر امکانات برای رشد فزیکی اندک باشد و عوامل مانع زیاد، رشد بدن متوقف می‌شود.

برنامهٔ درسی کشور ما چنان سنگین است که حتی یک مرد بالغ با بدن نیرومند هم تحمل آن را ندارد، چه رسد به نوجوان یا کودک ضعیف! گویا این برنامه را طوری ساخته‌اند تا شاگردان را خسته و زندگی‌شان را تباه کنند! چه حماقتی! بزرگ‌ترین مصیبت برای انسان، نداشتن بدن سالم است. اگر کسی بدن نداشته باشد، دیگر نگران چه باشد؟ اگر کسی بخواهد خودش را اصلاح کند، بدنش را باید اصلاح کند، و هیچ چیزی بهتر از تربیت بدنی نیست. تربیت بدنی در صدر همه چیز است. اگر بدن قوی باشد، آنگاه دانش و اخلاق نیز رشد خواهند کرد.

کاستی‌های پیشین در تربیت بدنی و روش من برای رفع آن‌ها

در میان سه نوع آموزش—اخلاقی، ذهنی و جسمی—همه به‌یک‌سان مهم‌اند؛ اما تا اکنون شاگردان بیشتر به آموزش اخلاقی و ذهنی توجه کرده‌اند و تربیت بدنی را نادیده گرفته‌اند. نتیجهٔ ناگوار آن این است که پشت‌های‌شان خم شده، گردن‌های‌شان به زیر افتاده، دست‌های‌شان سفید و ضعیف است. وقتی از تپه بالا می‌روند، نفس‌گیر می‌شوند و اگر در آب راه بروند، پای‌شان می‌گیرد. از همین رو، "یِن تزو" عمر کوتاهی داشت و "چیا یی" نیز جوان‌مرگ شد. وانگ پو و لو چاو-لین،

یکی جوان مرد و دیگری فلج شد. همه‌ی این‌ها افرادی بودند که در اخلاق و دانش به جایگاه بلند رسیده بودند، اما چون نتوانستند بدن‌شان را نگه دارند، هم اخلاق و هم دانش‌شان با مرگ بدن از بین رفت.

تنها مردمان شمالی‌اند که توان آن را دارند که "زیر اسلحه بخوابند و بی‌پشیمانی بمیرند". در نواحی "یِن" و "چاو" همیشه پهلوانان پدیدار شده‌اند، و از "لیانگ‌ژو" همیشه شهیدان و جنگاوران برخاسته‌اند. در آغاز دودمان "چینگ"، یِن شی‌چای و لی کانگ‌چو هم هنرهای نظامی و هم ادبی را تمرین می‌کردند. یِن شی‌چای هزارها لی راه به شمال دیوار بزرگ رفت تا هنر شمشیربازی بیاموزد. با سربازان دلاور جنگید و پیروز شد. به همین دلیل گفت: "اگر کسی هنرهای ادبی یا نظامی را نداشته باشد، آیا راه راستین را یافته است؟"

تا آن‌جا که به ما شاگردان مربوط است، تأسیس مکتب و تدریس معلمان تنها وجه بیرونی آموزش است. ما بعد درون‌مان را نیز داریم. وقتی که تصمیم از دل برخیزد، تمام بدن پیرو فرمان آن می‌شود. نیک‌بختی و بدبختی را خود ما می‌آفرینیم. "می‌خواهم نیکوکار باشم، و ببین که نیکوکاری نزدیک است"—این سخن از «آنالکت‌های کنفوسیوس» است.

اگر چنین است، پس چرا درباره تربیت بدنی تردید کنیم؟ اگر اراده نداشته باشیم، حتی بهترین شرایط بیرونی نیز برای ما سودی ندارد. از همین‌رو، بحث از تربیت بدنی باید با ارادهٔ فرد آغاز شود.

سودمندی تربیت بدنی

از آن‌جا که انسان حیوانی‌ست که حرکت می‌کند، حرکت برایش اساسی‌ست. و از آن‌جا که حیوانی‌ست اندیشمند، حرکت‌اش باید معنادار باشد. اما چرا حرکت ارزش دارد؟ برای این‌که معاش تأمین کند؟ این دلیل سطحی است. برای دفاع از میهن؟ این عالی‌ست. اما هیچ‌یک دلیل اصلی نیست. علت اصلی این است که حرکت زندگی را نگه می‌دارد و دل را شاد می‌سازد.

"چو هسی" بر "احترام" تأکید می‌کرد، و "لو چو-یوان" بر "آرامش". اما آرامش، ایستایی‌ست، نه کنش. لائوتزو گفت که بی‌حرکتی هدف نهایی‌ست؛ بودا نیز سکوت و تفکر را می‌ستود. پیروان "چو" و "لو" روش‌های مراقبه را برتری می‌دادند. اما من، با کمال احترام، این راه را مناسب نمی‌دانم. از دید من، در آسمان و زمین، تنها حرکت وجود دارد!

بسیاری می‌گویند: ذهن و بدن نمی‌توانند هر دو کامل باشند؛ آن‌که ذهن قوی دارد، بدن ضعیف است، و برعکس. این سخن نادرست است. چنین چیزی تنها در مورد کسانی صادق است که ارادهٔ ضعیف دارند، نه دربارهٔ بزرگان. کنفوسیوس تا سن ۷۲ زنده بود و بدن سالم داشت. بودا سال‌ها سفر کرد و تا پیری زیست. محمد با قرآن در دست چپ و شمشیر در دست راست، دنیا را فتح کرد. همهٔ اینان اندیشمندان بزرگ بودند، اما بدن‌های نیرومند نیز داشتند.

تربیت بدنی نه تنها بدن را تقویت می‌کند، بلکه دانش را نیز افزایش می‌دهد. گفته‌اند: "ذهن را متمدن ساز و بدن را وحشی!" یعنی برای آن‌که ذهن را پرورش دهیم، باید نخست بدن را قوی کنیم.

رابطهٔ تربیت بدنی با دانش، احساسات و اراده

دانش به معنای درک اشیای جهان و قوانین آن‌هاست. اما ابزار این شناخت چیست؟ گوش، چشم و مغز. همهٔ این‌ها اعضای بدن‌اند. وقتی بدن سالم باشد، چشم و گوش تیزتر و مغز فعال‌تر می‌گردد، و در نتیجه دانش بهتر حاصل می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که دانش به‌طور غیرمستقیم از راه تربیت

بدنی به دست می‌آید. کسی که بدن نیرومند دارد، توان مطالعهٔ علوم نوین را خواهد داشت—چه در مکتب و چه در مطالعهٔ فردی. آن‌که بدن ضعیف دارد، از این توانایی محروم می‌ماند. تفاوت توانایی‌ها و مسئولیت‌ها، برخاسته از همین تفاوت در بنیهٔ جسمی است.

تربیت بدنی تنها دانش را تقویت نمی‌کند، بلکه احساسات را نیز متعادل می‌سازد. احساسات نیرویی عظیم‌اند. در روزگار قدیم، حکما بر ضرورت مهار احساسات از راه عقل تأکید داشتند. اما خود عقل نیز از دل برمی‌خیزد، و دل در بدن جای دارد. کسانی که بدن ضعیف دارند، بندگان احساسات می‌شوند و توان مهار آن‌ها را ندارند. در بسیاری موارد، نقص در اعضای بدن با احساسات ناهنجار همراه است که حتی عقل هم قادر به مهار آن‌ها نیست. پس قانونی پایدار است که هرگاه بدن سالم باشد، احساسات نیز معتدل می‌شوند.

تربیت بدنی نه‌تنها احساسات را متعادل می‌سازد، بلکه اراده را نیز نیرومند می‌سازد—و این مهم‌ترین سودمندی آن است. هدف اساسی تربیت بدنی پرورش روحیهٔ قهرمانی نظامی است. مفاهیمی چون شجاعت، بی‌باکی، جسارت و استقامت همه مربوط به اراده‌اند.

بگذار با مثالی توضیح دهم: شستن پاها در آب یخ انسان را به جسارت، بی‌باکی و بی‌هراسی عادت می‌دهد. هر نوع ورزش، اگر به‌صورت پیوسته انجام شود، تمرینی‌ست برای استقامت. دویدن طولانی بهترین تمرین برای استقامت است.

شعر معروفی هست:
«نیروی من کوه‌ها را برمی‌کند، انرژی‌ام بر جهان می‌تاخت» — این است شجاعت.
«اگر سر دشمن را نبرم، هرگز بازنمی‌گردم!» — این است بی‌باکی.
«جای خانواده را ملت می‌گیرد» — این است جسارت.»
یو، هشت سال از خانه دور بود و سه بار که از برابر خانه‌اش گذشت، داخل نشد» — این است استقامت.

تمام این‌ها را می‌توان با تمرین‌های روزمره در تربیت بدنی به دست آورد. زیرا اراده، پیش‌شرط هر مأموریت بزرگ انسان است.

بدنی کوچک و ضعیف رفتار سبک‌سرانه می‌آورد. پوستی نرم و بی‌رمق اراده‌ای سست و بی‌روح پدید می‌آورد. چنین است که بدن، ذهن را متأثر می‌سازد.

هدف تربیت بدنی آن است که ماهیچه‌ها و استخوان‌ها را نیرومند سازد؛ نتیجه‌اش آن است که دانش رشد می‌یابد، احساسات موزون می‌شوند، و اراده تقویت می‌گردد. دانش، احساسات و اراده از آن دل‌اند؛ ماهیچه و استخوان از آن بدن. وقتی هم دل و هم بدن در آرامش باشند، هماهنگی کامل میان آن‌ها پدید می‌آید.

بنابراین، تربیت بدنی چیزی جز پرورش زندگی و شاد ساختن دل نیست.

دلایل نفرت از تمرین

بسیاری از مردم از تربیت بدنی خوش‌شان نمی‌آید. چرا؟ چون تمرین خسته‌کننده است. بدن درد می‌گیرد، نفس تنگ می‌شود، و عرق می‌ریزد؛ این‌ها برای کسانی که تن‌پرورند، آزاردهنده است. آن‌ها مایل‌اند در تخت نرم بخوابند، در سایه بنشینند، و خوراک گرم بخورند—نه آن‌که در آفتاب بدوند، در آب سرد شنا کنند، یا با سختی کشتی بگیرند.

مردم با تمرین بیگانه‌اند، چون تمرین سخت است و با عادت‌های آسوده‌طلبانه ناسازگار است. آنانی که از کار بدنی می‌ترسند، دلیل‌شان این است که بدن‌شان پیش‌تر تباه شده و نمی‌توانند فشار تمرین را تحمل کنند؛ از همین‌رو، تنبلی را انتخاب می‌کنند. اینان اغلب می‌گویند: «من ضعیفم، برای همین نمی‌توانم تمرین کنم.» اما حقیقت این است که چون تمرین نمی‌کنند، ضعیف مانده‌اند.

عده‌ای دیگر دلیل می‌آورند که: «من گرفتارم، وقت ندارم!» اما این توجیهی بیش نیست. حتی در شلوغ‌ترین روزها، می‌توان زمانی اندک برای تمرین یافت. مهم، اراده است. کسی که می‌خواهد، راهی می‌یابد؛ کسی که نمی‌خواهد، بهانه‌ای می‌تراشد.

گروهی دیگر به تربیت بدنی نگاه پایین دارند. آن را «کار عوام» می‌دانند، نه کاری مناسب برای «نخبگان». اینان گمان می‌کنند ورزش برای سربازان و دهقانان است، نه برای استادان و دانشجویان! این نگرش تحقیرآمیز، بازماندهٔ اندیشه‌های کهنه‌ای‌ست که روح را برتر از جسم می‌پندارند—در حالی‌که هیچ روح سالمی در بدن فاسد زنده نمی‌ماند.

برخی‌ها هم بهانه‌شان این است که: «ورزش بی‌فایده است؛ کتاب خواندن و علم‌آموزی بهتر است.» اما اینان نمی‌دانند که ذهن در بدن است، و بدون بدن سالم، ذهن نیز کارایی ندارد. کسی که با بدن بیمار، پشت میز می‌نشیند، نه‌تنها علم نمی‌آموزد، بلکه بیماری‌اش را تشدید می‌کند.

و سرانجام، بعضی‌ها ورزش را کار «بچه‌گان» می‌پندارند و می‌گویند: «من دیگر بزرگ شده‌ام، وقت بازی نیست!» این طرز تفکر ناشی از درک نادرست از معنای ورزش است. تربیت بدنی بازی کودکانه نیست، بلکه تمرینی آگاهانه برای نیرومندی، انضباط و خودسازی است.

راه‌های اصلاح و ترویج تربیت بدنی

برای آن‌که تربیت بدنی را به‌گونه‌ی مؤثر در میان مردم، به‌ویژه جوانان، رواج دهیم، باید از دو جهت کار کنیم: از درون، و از بیرون.

۱ .اصلاح درونی

الف) آگاهی‌بخشی و بیداری ذهنی:

ما باید نخست مردم را از اهمیت تربیت بدنی آگاه سازیم. تا زمانی که مردم خود به ارزش و نیاز آن پی نبرند، هیچ‌گونه فشار یا برنامه‌ای از بیرون مؤثر نخواهد افتاد. باید تربیت بدنی را چونان وظیفه‌ای برای بقای خود، و چونان وظیفه‌ای در برابر ملت و آینده تلقی کنیم.

ب) پربارسازی اراده:

برای کسانی که عادت به تن‌آسایی و راحت‌طلبی دارند، باید اراده تقویت شود. باید این ذهنیت را از میان برداشت که «تمرین خسته‌کننده است» یا «برای افراد پایین‌رتبه است». باید با تأکید بر فایده‌های تربیت بدنی، روحیه‌ای تازه در مردم دمید که از تمرین نه تنها نگریزند، بلکه به آن روی آورند.

۲ .اقدام بیرونی

الف) ایجاد برنامه‌های سازمان‌یافته:

مکاتب، نهادها و انجمن‌های جوانان باید برنامه‌های مشخص ورزشی داشته باشند. تمرین‌های منظم، نه تنها بدن را تقویت می‌کند، بلکه حس نظم، همکاری و روحیهٔ جمعی را نیز می‌پروراند.

ب) آموزش مربیان متخصص:
باید آموزگاران تربیت بدنی تربیت شوند که هم در دانش و هم در عمل توانا باشند. این مربیان نباید تنها نظریه‌پرداز باشند، بلکه باید خود الگو و نمونهٔ بدن سالم و ارادهٔ استوار باشند.

پ) ایجاد فضای انگیزشی:
باید مسابقات، جشنواره‌ها و فعالیت‌های ورزشی سازمان‌دهی شود که در آن افراد نه تنها تمرین کنند، بلکه شور، انگیزه و رقابت سالم نیز در میان‌شان پرورش یابد.

ت) تغییر نگرش فرهنگی:
ادبیات، هنر، رسانه و نهادهای فرهنگی باید از کسانی تجلیل کنند که هم ذهن روشن دارند و هم بدن نیرومند. نباید نخبگان تنها به‌عنوان افراد نحیف، پشت‌میزنشین و بی‌تحرک تصویر شوند؛ بلکه باید تصویر تازه‌ای از انسان کامل ارائه گردد—کسی که دانش، اراده، و توانایی فزیکی را هم‌زمان در خود پرورده است.

بررسی‌ای در بارهٔ تجدد فکری

جولای ۱۹۱۷

اندیشه، فرمانده و پیش‌برندهٔ بدن انسان است. بدون اندیشه، بدن چونان کشتی بی‌سکان در دریای متلاطم است؛ سرگردان، بی‌هدف، و ناتوان در تصمیم‌گیری. از همین‌رو، تجدید اندیشه شرط نخست هر تجدد حقیقی است.

در سال‌های اخیر، در سرزمین ما سخن بسیار از «تجدید» به‌میان آمده است—تجدید سیاست، تجدد ارتش، تجدد اقتصاد، تجدد آموزش و دیگر عرصه‌ها. اما کمتر کسی از تجدید اندیشه سخن گفته. در حالی‌که تمام این شاخه‌ها، چونان شاخه‌هایی از یک درخت‌اند، و ریشه، همانا اندیشه است. اگر اندیشه بپوسد، هیچ تجددی پایدار نمی‌ماند.

چرا باید اندیشه‌ها را نو کرد؟

برای این‌که جهان دگرگون شده است. دیگر نمی‌توان با ذهنیت گذشته، واقعیت امروز را درک کرد یا آینده را ساخت. اما در

میان ما، بسیاری هنوز با فکر کهنه زندگی می‌کنند. مانند آنانی که می‌خواهند با کشتی چوبی بر اقیانوس آهنین بتازند.

بعضی از مردمان ما هنوز در چنگال اندیشه‌های پوسیدهٔ فئودالی، مذهبی، یا استبدادی اسیرند. این اندیشه‌ها همان زنجیرهایی‌ست که توان خلاق انسان را دربند می‌کند. نمی‌توان با اسارت فکری، آزادی سیاسی آورد؛ با جهل، عدالت اجتماعی ساخت؛ و با تعصب، تمدن پرورید.

انواع اندیشه‌هایی که باید دگرگون شود

۱ .اندیشهٔ اطاعت کورکورانه

مردم ما از کودکی با این آموزه بزرگ می‌شوند: «بزرگان را اطاعت کن، والدین را اطاعت کن، استاد را اطاعت کن، شاه را اطاعت کن، خدا را اطاعت کن». این اطاعت بی‌چون‌وچرا روح آزادی، خرد و اراده را نابود می‌سازد. باید آموزش دهیم که انسان خردمند، نه فرمان‌بردار کور، بلکه اندیشمند نقاد است.

۲ .اندیشهٔ سنت‌پرستی

در ذهن بسیاری، هر آن‌چه قدیم است، محترم است. گویی عقل در گذشته متوقف شده و آینده تهی است. اینان چون در گذشته ریشه دارند، از نوآوری می‌هراسند. حال آن‌که سنت اگر مانع پیش‌روی شود، باید شکسته شود.

۳ .اندیشهٔ جبرگرایی

بسیاری چنین می‌پندارند که سرنوشت از پیش نوشته شده و تلاش بی‌فایده است. این اندیشه مانند تریاک، اراده را فلج می‌سازد. ما باید به جای آن، باور به توان انسان برای ساختن آینده را در جان‌ها بیدار کنیم.

۴ .اندیشهٔ مردسالاری و تحقیر زن

زن را موجودی ضعیف و طفیلی دانستن، نه تنها توهین به نیمی از انسان‌هاست، بلکه بازدارندهٔ رشد کل جامعه است. زن و مرد، هر دو انسان‌اند و باید از حقوق و آزادی مساوی برخوردار باشند.

۵ .اندیشهٔ بی‌اعتنایی به خلق

طبقات بالادست همواره خلق را نادان، بی‌اراده و بی‌ارزش تلقی کرده‌اند. این تحقیر، راه را بر مشارکت مردم در سرنوشت خویش می‌بندد. ما باید بگوییم: مردم، نیروی محرکهٔ تاریخ‌اند.

چگونه اندیشه را دگرگون کنیم؟

۱ .از راه آموزش و آگاهی‌بخشی

اندیشه با زور تغییر نمی‌کند؛ با شمشیر و زندان نمی‌شکند. تنها نور دانش و آگاهی است که می‌تواند تاریکی ذهن را بزداید. ما باید آموزش را مردمی سازیم—در دسترس همگان، نه فقط ویژهٔ طبقات خاص. در آموزش، تنها به انباشت معلومات بسنده نشود، بلکه روح نقاد، توان پرسیدن و جسارت اندیشیدن پرورش یابد.

در مکتب‌ها، باید شاگردان را تشویق کنیم که پرسش کنند، شک کنند، مخالفت ورزند، و فکر نو را بپرورند. استاد نباید "معبود" باشد، بلکه راهنما و یار اندیشه باشد.

۲ .با الگوسازی در عمل

اندیشه، اگر تنها در کلام بماند، پوسیده می‌شود. باید اندیشهٔ نو را در عمل نشان دهیم. آن‌که آزادی را می‌ستاید، باید در زندگی خود آزاداندیش باشد؛ آن‌که برابری را فریاد می‌زند، نباید خود آمر و تحقیرگر مردم باشد.

ما به الگوهای زندهٔ اندیشهٔ نو نیاز داریم—زنانی که با شجاعت می‌آموزند و می‌سازند، جوانانی که بی‌باکانه می‌اندیشند، و مردمانی که به جای اطاعت کور، مشارکت آگاهانه را پیشه کرده‌اند.

۳ .با نقد و مبارزهٔ فرهنگی

باید اندیشه‌های کهنه را نقد کرد. از نوشتن نترسیم، از گفتن نگریزیم، از اندیشیدن باز نمانیم. روزنامه، مجله، انجمن، گفت‌وگو—همه سنگرهایی‌اند برای مبارزهٔ فکری. کلمه، تفنگی‌ست که می‌تواند پایه‌های پوسیده را فرو ریزد.

نباید از برخورد آرا هراس داشت. تضاد اندیشه‌ها، اگر در فضای سالم صورت گیرد، موتور پیش‌رفت فکری است.

۴ .با سازماندهی اجتماعی

فرد تنها، ضعیف است؛ اندیشهٔ تنها، پراکنده می‌شود. باید کسانی که به اندیشه‌های نو باور دارند، گرد هم آیند، سازمان بسازند، همکاری کنند و کارزار روشنفکری را پیش برند. انجمن‌های دانشجویی، حلقه‌های مطالعاتی، گروه‌های ادبی، و جمع‌های بحث، شالوده‌های انقلاب ذهنیاند.

گزارشی از بازدید از مکتب ابتدایی دخترانه

جولای ۱۹۱۷

چندی پیش، همراه با شماری از رفقا، به بازدیدی از مکتب ابتدایی دخترانه رفتیم. محیط مکتب، فضای ساده اما پرانرژی داشت. دختران خردسال با شوق آموختن، در کلاس‌ها سرگرم درس و بازی بودند. ما از چندین صنف دیدن کردیم و از نزدیک شاهد درس دادن آموزگاران، خواندن شاگردان و فعالیت‌های ورزشی آن‌ها شدیم. آن‌چه بیش از همه در خاطرم ماند، چشم‌های درخشان و پرامید این دختران خردسال بود— چشمانی که نشانهٔ زنده‌گی، کنجکاوی و آینده‌داری بودند.

در نخستین صنف، آموزگار جوانی در حال خواندن حروف و کلمات با کودکان بود. صدای کودکانه و هم‌زمان، پرهیجان شاگردان در فضای کلاس طنین می‌انداخت. در صنف دیگر، نقاشی و کار دستی می‌آموختند. و در صنفی دیگر، موسیقی و سرود در جریان بود. هر گوشهٔ مکتب نشانی از پویایی، زندگی و آموختن داشت.

اهمیت آموزش برای دختران

چنین مکاتب در کشوری مانند ما که قرن‌ها دختران از آموزش محروم بودند، دستاوردی بزرگ به‌شمار می‌رود. آموزش دختران نه تنها حق آن‌ها، بلکه ضرورتی برای پیشرفت کل جامعه است.

در گذشته، زنان را «نادان نگه داشتن» را فضیلت می‌پنداشتند. زن را چونان ابزار خانه‌داری و تولید نسل می‌خواستند. اما امروز دریافته‌ایم که زن، انسان است، هم‌چون مرد؛ دارای شعور، استعداد، آرزو و مسئولیت.

دختری که امروز خواندن می‌آموزد، فردا مادری آگاه خواهد شد، آموزگاری بیدار، نویسنده‌ای پرتلاش، و نیرویی سازنده در جامعه.

پیشنهادهایی برای بهبود مکاتب دخترانه

گرچه آن‌چه دیدیم امیدوارکننده بود، اما بی‌نقص نبود. کم‌بود وسایل درسی، نبود کتاب کافی، تعداد کم آموزگاران، و کم‌توجهی مسئولان، چالش‌هایی واقعی بودند. برای رشد این‌گونه مکاتب، پیشنهادهایی دارم:

۱ .بودجهٔ بیشتر برای مکاتب دخترانه

نباید آموزش دختران را فرعی یا درجه‌دوم دانست. سرمایه‌گذاری روی آموزش دختران، سرمایه‌گذاری روی آیندهٔ ملت است.

۲ .تربیت آموزگاران زن

برای آموزش دختران در محیطی سالم و پُر از اعتماد، باید آموزگاران زن ورزیده تربیت شوند—زنانی با اندیشهٔ روشن، مهارت علمی، و قلبی پرمهر.

۳ .اصلاح ذهنیت جامعه

در بسیاری از خانواده‌ها، هنوز دختر را ننگ و پسر را افتخار می‌دانند. این ذهنیت باید تغییر کند. زن و مرد مکمل هم‌اند، نه دشمن و نه رقیب.

۴ .توسعهٔ برنامه‌های ورزشی و هنری

دختران تنها به خواندن و نوشتن نیاز ندارند، بلکه باید بدن‌شان نیرومند، ذهن‌شان باز، و روح‌شان شاد باشد. هنر، ورزش و بازی بخشی جدایی‌ناپذیر از آموزش‌اند.

نگاهی به قهرمانان گذشته

جولای ۱۹۱۷

مردم از روزگاران کهن، قهرمانان و نخبگان را ستوده‌اند و آن‌ها را الگو قرار داده‌اند. در تاریخ کشور ما، نام‌های بسیاری از قهرمانان، اندیشمندان، فرماندهان و مردان بزرگ آمده است: یو، تانگ، وِن، وو، کنفوسیوس، منسیوس، سون‌ووزی، جوگه لیانگ، هان شین، یانگ یو، یو فی، و غیره.

در آثار ادبی نیز، این شخصیت‌ها در رمان‌ها، افسانه‌ها و نمایش‌ها زنده نگه‌داشته شده‌اند. در کودکی، همهٔ ما با افتخار نام این بزرگان را می‌آموختیم و بر دیوار اتاق‌مان تصویرهای‌شان را آویزان می‌کردیم.

اما امروز، باید بپرسیم: آیا این قهرمانان هنوز برای ما الگو اند؟ آیا ویژگی‌های آن‌ها با نیازهای عصر امروز سازگار است؟

نقد بر قهرمان‌پرستی کورکورانه

در گذشته، ستایش قهرمانان بیشتر بر اساس وفاداری، اطاعت، جنگاوری و فداکاری در خدمت شاهان و امپراتوران بود. بسیاری از این شخصیت‌ها، گرچه شجاع و بااستعداد بودند، اما در واقع ابزار پادشاهان و نظام‌های استبدادی بودند. مانند یو فی، که زندگی‌اش را در راه خاندان سونگ سپری کرد، یا کنفوسیوس، که تمام عمر خود را وقف نظم کهنه و سلسله‌مراتبی جامعه نمود.
اگر ما امروز نیز آن‌ها را بدون سنجش و تحلیل، همچون الگوی نهایی بپذیریم، دچار تعصب تاریخی خواهیم شد و توان نقد و نوآوری را از خود خواهیم گرفت.

معیار نو برای قهرمانان نو

زمانه تغییر کرده است. در عصر جدید، قهرمان کسی‌ست که برای مردم، آزادی، عدالت، و دانش تلاش می‌کند—نه کسی که کورکورانه از فرمان شاه اطاعت می‌کند.

قهرمان واقعی، کسی‌ست که به‌جای جنگیدن برای تخت و تاج، برای رهایی مردم می‌جنگد؛ کسی‌که به‌جای پاسداری از آیین کهنه، برای شکستن زنجیرهای فکری و اجتماعی مبارزه می‌کند.

از این‌رو، ما باید معیارهای‌مان را بازنگری کنیم. باید اندیشهٔ تاریخی انتقادی را جایگزین قهرمان‌پرستی سطحی سازیم.

نگاهی به قهرمانان گذشته

جولای ۱۹۱۷

در دوران کودکی، من شیفتهٔ داستان‌های قهرمانان گذشته بودم، و از خواندن دربارهٔ شخصیت‌هایی مانند یو، تانگ، وِن، وو، کنفوسیوس، منسیوس، سون ووزی، جوگه لیانگ، هان

شین، یانگ یو، یو فی، و دیگران لذت می‌بردم. اینان مردانی بزرگ بودند که، چنان‌که گفته می‌شد، با استعداد و پر از فضیلت بودند. من چهره‌هایشان را در تصاویر می‌دیدم، داستان‌هایشان را در کتاب‌ها می‌خواندم، و در دل به آن‌ها عشق می‌ورزیدم.

اما امروز، هنگامی که به این مردان می‌اندیشم، دیگر آن احساسات پیشین را ندارم. وقتی داستان‌های زندگی‌شان را بازمی‌خوانم، حس می‌کنم که در بیشتر موارد، آن‌ها ابزارهایی برای تحقق اهداف دیگران بودند. جوگه لیانگ و یو فی وفادارانه به پادشاهان خدمت کردند، اما هیچ‌گاه آزادی خود را نداشتند. کنفوسیوس تمام عمرش را صرف ترویج نظم اجتماعی موجود کرد و می‌خواست مردم را مطیع و فرمان‌بردار سازد. هان شین مهارتی بی‌نظیر در فرماندهی داشت، اما تنها ابزاری برای برپایی سلسلهٔ هان شد.

چه‌کسی تا به حال به یو یا تانگ یا جوگه لیانگ یا کنفوسیوس یا یو فی از زاویه‌ای انتقادی نگریسته است؟ آیا ما باید اینان را تا ابد بپرستیم؟ من می‌گویم نه. ما باید دربارهٔ همهٔ این مردان گذشته دوباره بیندیشیم. آن‌چه آنان کردند، در زمان خودشان شاید مناسب بود، اما امروز دیگر به کار نمی‌آید.

ما نباید دیگر از آنان الگوبرداری کنیم. بلکه باید خودمان راهی نو بجوییم و قهرمانانی نو بسازیم—قهرمانانی برای زمانهٔ نو.

نظری دربارهٔ آموزش نظامی

جولای ۱۹۱۷

من همواره باور داشته‌ام که آموزش نظامی برای نجات چین بسیار اهمیت دارد. بدون آموزش نظامی، روح مردم نیرومند نمی‌شود، و بدون روح نیرومند، کشور نمی‌تواند قوی شود.

اگرچه من از خانواده‌ای نظامی نیستم، و به‌جز چند تمرین ابتدایی، تجربهٔ نظامی چندانی ندارم، اما از زمان انقلاب، همواره با اشتیاق به مسایل نظامی اندیشیده‌ام. من آثار زیادی در این زمینه خوانده‌ام و دوستانی دارم که در ارتش مشغول‌اند. این تجربه‌ها باعث شد به اهمیت آموزش نظامی پی ببرم. امروز می‌خواهم دیدگاه‌هایم را دربارهٔ آن بیان کنم.

۱ .سودمندی آموزش نظامی برای کشور
آموزش نظامی مردم را شجاع و منضبط می‌سازد. این آموزش حس وفاداری، فداکاری، اطاعت و اتحاد را تقویت می‌کند.

مردم با آموزش نظامی، نه‌تنها برای نبرد، بلکه برای زندگی بهتر آماده می‌شوند.

در کشورهای غربی، آموزش نظامی عمومی است. در آلمان، ژاپن و سوئیس، همهٔ شهروندان آموزش نظامی می‌بینند. این آموزش به آن‌ها حس قدرت ملی می‌دهد، و دولت‌ها با تکیه بر آن، کشور را نیرومند می‌سازند. چین امروز ضعیف است؛ نه به‌دلیل کمبود منابع، بلکه به‌دلیل کم‌بود روحیهٔ ملی. آموزش نظامی می‌تواند این ضعف را جبران کند.

۲ .سودمندی آموزش نظامی برای فرد

جوانان ما معمولاً ضعیف، ترسو و بی‌نظم‌اند. آموزش نظامی می‌تواند بدن آن‌ها را نیرومند، ذهن‌شان را بیدار، و اراده‌شان را استوار سازد. آنان خواهند آموخت که چگونه با سختی‌ها روبه‌رو شوند، چگونه نظم را رعایت کنند، و چگونه در کنار دیگران کار کنند.

تمرین‌های نظامی همچنین به آن‌ها عادت استقامت، وقت‌شناسی و دقت می‌دهد. این ویژگی‌ها برای ساختن شخصیت ضروری‌اند.

۳ .سودمندی آموزش نظامی برای آموزش عمومی

آموزش در مکتب‌ها تنها به دانش محدود شده است. شاگردان ساعت‌های دراز روی چوکی‌ها می‌نشینند، و بدن‌شان ضعیف می‌شود. اما اگر آموزش نظامی وارد برنامهٔ درسی شود، توازن میان ذهن و بدن برقرار می‌گردد.

در مکاتب ژاپن، آموزش نظامی بخشی از تعلیم است. شاگردان نه‌تنها ریاضی و تاریخ می‌خوانند، بلکه تمرین رژه، نظم، استفاده از اسلحه، و دیگر فنون نظامی را نیز یاد می‌گیرند. این روش باعث رشد جامع آنان می‌شود. ما نیز باید چنین کنیم.

۴ .راه اجرای آموزش نظامی

در آغاز، باید آموزش نظامی را در مکاتب ابتدایی و متوسطه وارد ساخت. تمرینات می‌توانند ساده باشند: رژه، نظم در صف، دویدن، تمرین‌های گروهی. این تمرین‌ها نه‌تنها برای بدن مفیدند، بلکه حس اطاعت، همکاری و روحیهٔ جمعی را نیز تقویت می‌کنند.

در مرحلهٔ بعد، باید آموزش‌های پیش‌رفته‌تر در سطح مکاتب عالی و دانشگاه‌ها افزوده شود. استادان نظامی باید برای تدریس استخدام شوند. دولت باید بودجه اختصاص دهد و شاگردان را تشویق کند.

۵ .اعتراضاتی که باید رد شوند

برخی خواهند گفت: «چین به صلح نیاز دارد، نه به نظامی‌گری.» این سخن در ظاهر نیکوست، اما در باطن سست است. بدون نیروی نظامی، چگونه از صلح دفاع کنیم؟ بدون آموزش نظامی، چگونه در برابر تجاوز ایستادگی کنیم؟

برخی دیگر خواهند گفت: «مردم گرسنه‌اند، چرا به آموزش نظامی فکر کنیم؟» اما آموزش نظامی، خود بخشی از نجات اقتصادی است. مردمی با روحیهٔ قوی و منضبط، بهتر کار می‌کنند، بهتر تولید می‌کنند، و بهتر از کشورشان دفاع می‌کنند.

مکتب دخترانه و آزادی

جولای ۱۹۱۹

برای آن‌که زن بتواند آزاد شود، باید از بند اسارت ذهنی، اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی رهایی یابد. در میان این بندها، آموزش نقش کلیدی دارد. آموزش وسیله‌ای‌ست برای بیدار ساختن ذهن، کسب دانش، آشنایی با جهان، و پرورش روحیهٔ استقلال. زن بدون آموزش، مانند پرنده‌ای‌ست که بال ندارد.

۱ .چرا مکتب برای دختران مهم است؟

در گذشته، دختران از آموزش محروم بودند. این محرومیت آنان را وابسته، ناتوان و مطیع ساخت. زن بی‌سواد نه حق انتخاب داشت، نه توان اندیشیدن مستقل. از او تنها اطاعت، سکوت و خدمت خواسته می‌شد.

مکتب، نخستین گام در راه رهایی زن است. در مکتب است که دختر خواندن و نوشتن می‌آموزد، با افکار نو آشنا می‌شود، و خود را نه به‌عنوان «ضمیمهٔ مرد»، بلکه به‌عنوان انسان

می‌شناسد. مکتب، پلی‌ست میان کودکی بسته و زنده‌گی آگاهانه.

۲ .آزادی واقعی چگونه به‌دست می‌آید؟

فقط رفتن به مکتب کافی نیست. گاه دختران به مکتب می‌روند، اما تنها به‌خاطر مدرک، یا آن‌که بعدها شوهر بهتری بیابند. چنین آموزشی، آزادی نمی‌آورد.

آزادی تنها زمانی حاصل می‌شود که دختران آگاهانه به تحصیل بپردازند، با اندیشهٔ روشن، ارادهٔ استوار، و هدف بزرگ. باید از وابستگی به خانواده، وابستگی مالی، و وابستگی به سنت‌ها عبور کنند. باید خود را صاحب زنده‌گی خویش بدانند.

۳ .نقش خانواده و جامعه

بسیاری از خانواده‌ها هنوز به آموزش دختر باور ندارند. آن‌ها فکر می‌کنند مکتب، دختر را «بی‌بندوبار» می‌سازد. این نگرش، ریشه در ترس و جهل دارد. پدر و مادر باید بدانند که دختر تحصیل‌کرده، نه‌تنها برای خود، بلکه برای خانواده و جامعه نیز مفیدتر است.

جامعه باید از مکاتب دخترانه حمایت کند، نه با بی‌اعتنایی یا تحقیر. دولت باید بودجه، معلم و امکانات فراهم کند.

۴ .آموزش برای رهایی، نه تزیین

در برخی جاها، مکاتب دخترانه بیشتر به نمایش شباهت دارند تا آموزش. شاگردان لباس زیبا می‌پوشند، شعر می‌خوانند، و مدرک می‌گیرند، اما از تفکر انتقادی، آزادی فکری، یا دانش واقعی بهره‌ای ندارند.

چنین آموزش، نه تنها به آزادی کمک نمی‌کند، بلکه شکل تازه‌ای از اسارت می‌آفریند.

۵ .پیوند آموزش با مبارزه

دختران باید آموزش را ابزار مبارزه بسازند—مبارزه برای برابری، برای استقلال، برای ساختن زنده‌گی بهتر. آموزش تنها آموختن کتاب نیست، بلکه آموختن شجاعت است، روشن‌بینی است، و ایستادگی در برابر نابرابری.

نامه‌ای به دانشجویان در اروپا

دسامبر ۱۹۱۹

رفقا!

شما اکنون در اروپا هستید. از آسیا به غرب آمده‌اید تا دانش بیاموزید. این کار، هدف بزرگی‌ست. شما با چشم‌انداز خدمت به چین و نجات ملت‌تان آمده‌اید. این عالی است. اما در مسیر یادگیری، پرسش‌هایی نیز پدید می‌آید: ما چه چیزی باید بیاموزیم؟ چگونه بیاموزیم؟ برای چه بیاموزیم؟

۱ .یادگیری برای آزادی، نه برای بردگی

ما به اروپا نمی‌رویم که تنها زبان، حساب یا فن یاد بگیریم؛ ما می‌رویم تا روح آزادی، روح تحقیق، و روح مبارزه را درک کنیم. اروپا تنها جای تمدن و تکنالوژی نیست؛ این‌جا جای انقلاب نیز هست، جای روشنگری، و جای مبارزاتی که انسان را از بندگی رهانیده‌اند.

اگر ما فقط علم بیاموزیم ولی اندیشهٔ بردگی را نگه داریم، اگر تنها مدرک بگیریم ولی هدف‌مان تنها نجات فردی باشد، ما در واقع خویشتن را فریب داده‌ایم.

۲ .از اروپا باید مبارزه را آموخت

اروپا، تاریخ انقلاب دارد—انقلاب فرانسه، جنبش‌های کارگری، مبارزه با پادشاهی، مبارزه برای آزادی بیان، آزادی مطبوعات، برابری زن و مرد، آموزش برای همگان. ما باید این روحیه‌ها را بیاموزیم. نه آن‌چه پوسیده یا عقب‌مانده است، بلکه آن‌چه پیش‌رو و انسانی است.

۳ .با مردم اروپا بیامیزید، نه با طبقات بالا

برخی از دانشجویان در اروپا تنها با کنسولگری‌ها، سفیرها، یا ثروتمندان رفت‌وآمد می‌کنند. آنان از زندگی مردم ساده، از کارگران، از دانشجویان بومی، و از روشنفکران مستقل دور می‌مانند. این اشتباه است.

ما باید با مردمی باشیم که قلب‌شان زنده است، اندیشه‌شان نقاد است، و زندگی‌شان پر تلاش. تنها در این‌صورت است که می‌توانیم واقعاً از اروپا بیاموزیم.

۴ .به کشور بازگردید و خدمت کنید

پس از آموزش، هدف اصلی این است که به کشور بازگردید و خدمت کنید. بازگشت به خانه نباید برای یافتن مقام، معاش عالی یا اعتبار باشد. باید برای بیدار ساختن مردم، برای اصلاح جامعه، و برای ساختن آینده باشد.

رفقا!

راه‌تان روشن باد. بیاموزید، بیندیشید، و بازگردید تا با مردم خویش در ساختن چین نوین سهیم شوید.

با آرزوی پیروزی برای شما
مائو تسه‌تونگ

مقدمه بر کتاب «موجی‌ها»

فبروری ۱۹۲۱

آن‌چه در این‌جا «موجی‌ها» نام گرفته است، کسانی‌اند که از هیچ‌سوی ثبات ندارند، در میان راه مانده‌اند، نه به گذشته وفادارند و نه جرئت قدم‌نهادن در آینده را دارند. اینان، گروهی‌اند که در جریان جنبش نو، بی‌موضع، بی‌تصمیم و بی‌مسئولیت‌اند.

در میان این «موجی‌ها»، برخی روشنفکرند، برخی دانش‌آموخته، برخی نویسنده، و برخی هم حتی از میان استادان دانشگاه. اما همهٔ اینان، در لحظهٔ تعیین‌کننده، از موضع‌گیری طفره می‌روند، به تردید و تزلزل پناه می‌برند، و بهانه‌تراشی می‌کنند.

۱ .آن‌چه اینان می‌گویند

این «موجی‌ها» می‌گویند:

«جنبش خیلی شتاب دارد، باید صبر کرد».

« مردم هنوز آماده نیستند، بهتر است کاری نکنیم ».

«ما باید میان سنت و تجدد، راه میانه را بگیریم » .

«افراطگرایی خطرناک است، باید معتدل بود».

«ما باید اول خود را اصلاح کنیم، بعد به جامعه بپردازیم ».

سخنان‌شان در ظاهر معقول است، ولی در حقیقت، پوششی‌ست برای ترس، خودخواهی، و بی‌عملی.

۲ .زیان‌بارتر از دشمنان آشکار

«موجی‌ها» از دشمنان آشکار خطرناک‌تر اند. دشمن، چهرهٔ خود را نشان می‌دهد، ولی «موجی» خود را میان ما پنهان می‌سازد. او نه کمک می‌کند، نه مخالفت می‌کند؛ نه دوست است، نه دشمن؛ فقط وقت تلف می‌کند، انرژی را می‌گیرد، و شک و تردید می‌پراکند.

در شرایط بحرانی، یک «موجی» می‌تواند مسیر یک حرکت را منحرف کند. زیرا در دل جمع، ولی در خدمت سکون و تعویق است.

۳ .چرا باید افشا شوند؟

ما نمی‌توانیم نسبت به این «موجی‌ها» خاموش بمانیم. آنان باید افشا شوند، نقد شوند، و از صفوف جنبش نو کنار گذاشته شوند. هرکه در برابر ظلم سکوت کند، با ظالمان شریک است. هرکه در راه روشنگری تعلل ورزد، در خاموشی گناه‌کار است.

جنبش نو به انسان‌هایی با موضع روشن، اندیشهٔ فعال، و ارادهٔ استوار نیاز دارد—نه به کسانی که همواره در حال دودلی و تزلزل‌اند.

جنبش نو و کهن

فبروری ۱۹۲۱

در نگاه سطحی، به‌نظر می‌رسد که جنبش نو، تنها ادامهٔ جریان ادبیات نوین و مخالفت با سبک‌های کلاسیک است. اما این

تنها بخش کوچکی از واقعیت است. در حقیقت، آن‌چه ما «جنبش نو» می‌نامیم، نه صرفاً جنبشی در ادبیات، بلکه جنبشی‌ست فراگیر در همهٔ ابعاد اندیشه و زنده‌گی اجتماعی.

این جنبش، دشمن آن‌چیزی‌ست کهنه، کهنه نه تنها از نظر سن، بلکه از نظر محتوا، روح، و کارکرد.

۱ .تفاوت بنیادین

جنبش کهنه، خواهان اطاعت است؛ جنبش نو، خواهان آزادی.
جنبش کهنه، تکیه بر گذشته دارد؛ جنبش نو، به آینده می‌نگرد.
جنبش کهنه، طرف‌دار نگه‌داشتن نظم کهن است؛ جنبش نو، به دنبال دگرگونی بنیادین.
جنبش کهنه، در خدمت طبقات بالا است؛ جنبش نو، در خدمت توده‌ها.

۲ .سرچشمهٔ جنبش نو

جنبش نو، از دل نارضایتی‌ها برخاسته است:

از ظلم در حکومت، از فساد در آموزش، از ستم در خانواده، و از رکود در اندیشه.
این جنبش، واکنشی‌ست به قرن‌ها خفقان و تحمیل فرهنگی.

۳ .دشمنان جنبش نو

نخست، محافظه‌کارانی که می‌خواهند همه چیز همان‌گونه که بود، باقی بماند.
دوم، «اصلاح‌طلبان معتدل» که تغییر سطحی می‌خواهند ولی از دگرگونی واقعی می‌هراسند.
سوم، کسانی که وانمود به نوگرایی می‌کنند، ولی در باطن به همان ارزش‌های کهنه وفادارند.

۴ .چشم‌انداز جنبش نو

جنبش نو به دنبال جهانی‌ست با:

آموزش برای همگان

آزادی اندیشه

برابری زن و مرد

عدالت اجتماعی

علم و خرد به‌جای خرافه

دگرگونی ساختارهای کهنهٔ خانواده، حکومت و جامعه

دربارهٔ آموزش جوانان

جولای ۱۹۲۰

جوانان همچون آفتاب در حال طلوع‌اند. روشن‌اند، نیرومنداند، و پر از امید. آموزش جوانان، کار ساده‌ای نیست. این کار، نه فقط مربوط به انتقال معلومات است، بلکه به‌معنای ساختن انسان‌های آینده است.

در نظام‌های گذشته، آموزش جوانان، بر پایهٔ فرمان‌برداری و حفظ متون بود. شاگرد باید تنها بخواند، بنویسد، و فرمان ببرد. این‌گونه آموزش، روح را سرکوب می‌کرد، جسارت را می‌کُشت، و ذهن را می‌بست.

۱ .هدف آموزش چیست؟

هدف آموزش باید این باشد که جوانان:

توان اندیشیدن مستقل بیابند،

جرئت پرسیدن و شک کردن پیدا کنند،

روح حقیقت‌جویی در آنان رشد کند،

و حس مسئولیت اجتماعی در دل‌شان جوانه بزند.

۲ .چه باید آموزش داد؟

آموزش نباید به صرف خواندن کتاب‌های کهنه و خشک محدود شود. باید دربارهٔ جهان نو، علم نو، سیاست نو، اقتصاد نو و انسان نو آموزش داد.

جوان باید بداند که در جهان چه می‌گذرد، مردم چه می‌خواهند، و چگونه می‌تواند در خدمت آن‌ها باشد. نباید تنها با گذشته آشنا باشد، بلکه باید به سوی آینده نگاه کند.

۳ .نقش معلم

معلم باید نه‌تنها آموزگار معلومات، بلکه الهام‌بخش و راهنما باشد. نباید شاگرد را مجبور به سکوت کند، بلکه باید جرئت سخن گفتن به او بدهد. نباید تنها پاسخ بخواهد، بلکه باید اندیشیدن بیاموزد.

معلمی که خود از آزادی، عدالت و آگاهی نمی‌گوید، چگونه می‌تواند جوانان را به سوی روشنی رهبری کند؟

۴ .جو عمومی آموزش

محیط آموزش باید زنده، آزاد، پویا و انسانی باشد. نباید پر از ترس، سرزنش و تحمیل باشد. نباید جوان احساس کند که در قفس درس می‌خواند. باید حس کند که آزاد است، و اندیشه‌اش ارزش دارد.

دربارهٔ استقلال فکری

اکتوبر ۱۹۲۰

در جهان امروز، دانش و اندیشه به‌سرعت در حال دگرگونی است. مردم دیگر نمی‌پذیرند که کورکورانه پیروی کنند یا بدون پرسش، فرمان ببرند. استقلال فکری، یکی از مهم‌ترین ارزش‌های انسان نوین است.

در گذشته، مردم فقط آن‌چه نیاکان می‌گفتند، باور می‌کردند. معلم، پدر، مقام حکومتی، و کتاب‌های کهنه—همه منبع «حقیقت» پنداشته می‌شدند. اما امروز، باید حقیقت را خود جست‌وجو کرد، نه آن‌که فقط از دیگران گرفت.

۱ .استقلال فکری چیست؟

استقلال فکری یعنی:

انسان خود فکر کند

کورکورانه از دیگران پیروی نکند

حقیقت را با پرسش، تحقیق و تجربه دریابد

در برابر فشارها، باور خود را به‌سادگی رها نکند

برای اندیشهٔ خویش، دلیل داشته باشد

۲ .چرا اهمیت دارد؟

کسی‌که استقلال فکری ندارد، بردهٔ فکری دیگران است. هرکه هرچه گفت، او می‌پذیرد. چنین کسی، دروغ را از راستی تمیز نمی‌تواند بدهد. در برابر تبلیغات، فریب می‌خورد؛ در برابر زور، می‌لرزد؛ در برابر اکثریت، خاموش می‌ماند.

اما انسانی‌که خود می‌اندیشد، قدرت دارد. او به‌سادگی فریب نمی‌خورد. او حقیقت را می‌جوید، و جرئت دفاع از آن را دارد.

۳ .چگونه می‌توان استقلال فکری یافت؟

با خواندن بسیار، ولی نپذیرفتن کورکورانه

با پرسیدن، حتی از آن‌چه مشهور است

با گفت‌وگو و برخورد اندیشه‌ها

با تجربه کردن، نه تنها شنیدن

با تمرین در ابراز اندیشه، و پذیرفتن نقد

پاسخ به دوست دانشجویی

جون ۱۹۱۹

دوست عزیزم!

نامه‌ات را دریافت کردم. پرسش‌هایی که مطرح کرده بودی، برایم بسیار باارزش و تأمل‌برانگیز بود. اکنون پاسخم را به‌طور خلاصه می‌نویسم، امیدوارم سودمند باشد.

۱ .دربارهٔ «وظیفهٔ جوانان«

تو می‌پرسی: «جوانان چه باید بکنند؟«

به باور من، جوانان باید:

به‌جای اطاعت، پرسش‌گر باشند
به‌جای تقلید، خلاق باشند
به‌جای خدمت به سنت، در پی نوآوری باشند
به‌جای آسودگی، در راه حقیقت و عدالت مبارزه کنند

جوان، اگر فقط به نمره و مدرک فکر کند، اگر فقط دنبال معاش و راحتی باشد، جوان نیست؛ تنها بدنش جوان است، اما روحش پیر شده است.

۲ .دربارهٔ «مطالعه«

تو می‌پرسی: «چه بخوانیم؟»

من می‌گویم: همه چیز، اما با ذهن نقاد.
کتاب‌های کهنه را بخوان، ولی فقط برای شناخت گذشته. کتاب‌های نو را بخوان، ولی کورکورانه مریدشان نشو. بخوان، تا بدانی، ولی نپذیر تا نسنجی.

۳ .دربارهٔ «ترس از اشتباه»
تو می‌گویی: «می‌ترسم اشتباه کنم».

اشتباه کردن بد نیست. آن‌که می‌خواهد راه تازه‌ای برود، گاه لغزش می‌کند. ولی ترس از اشتباه، بدتر از خود اشتباه است. اگر ما فقط از خطا بترسیم، هیچ‌گاه جرئت اقدام نخواهیم داشت. باید از اشتباه بیاموزیم، نه از آن بگریزیم.

۴ .دربارهٔ «هدف زنده‌گی»
تو پرسیده‌ای: «هدف زنده‌گی چیست؟»

پرسش بزرگی‌ست. به باور من، هدف زنده‌گی، ساختن زنده‌گی‌ست— برای خود، برای مردم، برای آینده.
نه تنها زنده‌ماندن، بلکه تأثیر نهادن. نه تنها خوش‌گذراندن، بلکه روشنی بخشیدن.

دوست من!

راه ساده نیست. اما اگر تو با قلبی صادق، ذهنی بیدار، و اراده‌ای استوار پیش بروی، راه‌ات روشن خواهد شد.

با آرزوی پایداری
مائو تسه‌تونگ

خطاب به اهالی هونان

سپتمبر ۱۹۲۰

اهالی عزیز هونان!

شما از دیرباز، مردمی دلیر، زحمت‌کش و حق‌طلب بوده‌اید. اما در طول تاریخ، همواره از سوی حکومت‌های فاسد، ملاکان بزرگ، و قدرت‌مداران خودخواه، ستم دیده‌اید.
اکنون زمان آن فرارسیده است که با آگاهی و اتحاد، خود را از این وضعیت برهانید.

۱ .دربارهٔ فقر

در سراسر هونان، اکثریت مردم در فقر به‌سر می‌برند. این فقر، نه به‌خاطر تنبلی مردم، بلکه نتیجهٔ نظامی ناعادلانه است. دهقان زحمت می‌کشد، ولی حاصل کارش را زمین‌داران بزرگ می‌برند. کارگر عرق می‌ریزد، ولی سرمایه‌دار همهٔ سود را می‌گیرد.

آیا این عدالت است؟

۲ .دربارهٔ ظلم حکام

مقامات محلی، به‌جای خدمت به مردم، دست به باج‌گیری، مالیات‌های ظالمانه، و زورگویی می‌زنند. سربازان را برای ارعاب مردم می‌فرستند. قانون، تنها به سود ثروتمندان عمل می‌کند.

در برابر این همه، باید سکوت کرد؟ نه! باید ایستاد!

۳ .دربارهٔ آموزش

در هونان، میلیون‌ها کودک از آموزش محروم‌اند. تنها فرزندان ثروتمندان می‌توانند درس بخوانند. این نابرابری، ریشهٔ عقب‌ماندگی است. باید آموزش برای همه باشد—دختر و پسر، فقیر و غنی.

۴ .دربارهٔ زن

زنان هونان، دو بار ستم می‌کشند: یک‌بار به‌عنوان فقیر، و بار دیگر به‌عنوان زن. آنان از حقوق انسانی محروم‌اند. بسیاری

هنوز فروخته می‌شوند، کتک می‌خورند، و برده‌وار زنده‌گی می‌کنند.

اما زن نیز انسان است. باید بیدار شود، برخیزد، و برای حقوقش مبارزه کند.

۵ .راه چیست؟

باید خود را سازمان بدهیم

باید دهقانان و کارگران متحد شوند

باید جوانان بیدار شوند

باید آموزش گسترش یابد

باید از زنان حمایت شود

باید مقامات فاسد را افشا کرد

باید برای ساختن هونانی نوین، آستین بالا زد.

اهالی عزیز!

این‌همه را کسی جز خودتان نمی‌تواند انجام دهد. اگر منتظر «نجات از بالا» بمانید، فریب خورده‌اید.
قدرت در مردم است.
اگر متحد شوید، هیچ نیرویی نمی‌تواند در برابر شما بایستد.

با امید به بیداری و پیروزی
مائو تسه‌تونگ

دربارهٔ فرهنگ

۱۹۲۰

فرهنگ چیست؟ فرهنگ مجموعه‌ای‌ست از اندیشه‌ها، باورها، هنرها، ادبیات، علم، قانون، اخلاق و همهٔ چیزهایی که جامعه را می‌سازد و شکل می‌دهد.

فرهنگ، مانند روح جامعه است. اگر این روح بیدار، پویا و روشن باشد، جامعه رشد می‌کند؛ و اگر خاموش، فاسد یا پوسیده باشد، جامعه به سوی انحطاط می‌رود.

۱ .فرهنگ کهنه و نو

در چین امروز، ما در نبردی میان دو فرهنگ زندگی می‌کنیم: فرهنگ کهنه و فرهنگ نو.

فرهنگ کهنه بر پایهٔ اطاعت، سلسله‌مراتب، خرافه، مردسالاری، امپراتوری، و تقدیرگرایی بنا شده است.

فرهنگ نو، در پی آزادی، برابری، عقلانیت، علم، انسان‌گرایی و پیشرفت است.
فرهنگ کهنه، ابزار سلطه بوده است؛
فرهنگ نو، وسیلهٔ رهایی است.

۲ .نقش فرهنگ در سیاست و اقتصاد

برخی می‌پندارند که فرهنگ، مسئله‌ای «فرعی» یا «غیراصلی»ست؛ اما این برداشت نادرست است.
فرهنگ، زیربنای سیاست و اقتصاد نیست، ولی بدون آن، هیچ تغییر واقعی در سیاست و اقتصاد پایدار نمی‌ماند.

برای دگرگون‌سازی جامعه، باید اندیشهٔ مردم دگرگون شود. و این، کار فرهنگ است.

۳ .مسئولیت روشنفکران

روشنفکران، نویسندگان، آموزگاران، و هنرمندان، باید در خط مقدم نبرد فرهنگی باشند. آنان باید فرهنگ نو را پدید آورند، گسترش دهند، و از آن دفاع کنند.

اگر روشنفکر، فقط تماشاگر باشد یا به خنثی بودن پناه ببرد، در واقع به فرهنگ کهنه خدمت کرده است.

۴ .پیوند فرهنگ نو با مردم

فرهنگ نو، نباید تنها در میان نخبه‌ها بماند. باید به زبان ساده باشد، به درد مردم بخورد، با درد و رنج آنان گره بخورد، و توسط خود مردم ساخته شود.

فرهنگ، زمانی نو و زنده است که از دل مردم برخیزد و دوباره به آن‌ها بازگردد.

دربارهٔ اندیشهٔ نو و زندهگی نو

۱۹۲۰

انسان، تنها با تن زنده نیست، بلکه با اندیشه زنده است. اگر اندیشه پوسیده باشد، زندهگی نیز پوسیده خواهد بود. بنابراین، برای ساختن زندهگی نو، نخست باید اندیشهٔ نو پدید آید.

۱ .اندیشهٔ نو چیست؟

اندیشهٔ نو، اندیشهای‌ست که:

با عقلانیت و علم سر و کار دارد

از آزادی، برابری و حقیقت دفاع می‌کند

از مردم می‌آید و به مردم خدمت می‌کند

با ظلم، استبداد، خرافه و نابرابری می‌ستیزد

آیندهنگر است، نه گذشته‌پرست

۲ .زنده‌گی نو چگونه است؟

زنده‌گی نو، زنده‌گی‌ای‌ست که:

بر پایهٔ آگاهی، تلاش، و عزت انسانی است

در آن، زن و مرد برابرند

کار و دانش محترم‌اند

مردم با هم همکاری می‌کنند، نه رقابت خودخواهانه

هنر، ورزش، دانش و اخلاق، بخشی از زنده‌گی روزمره‌اند

۳ .چرا زنده‌گی امروز پوسیده است؟

زیرا:

بسیاری از مردم هنوز با اندیشه‌های کهنه زنده‌گی می‌کنند

پدرسالاری، سلطهٔ مرد بر زن، و اطاعت کورکورانه هنوز رایج است

سنت‌ها، قیدهایی نامرئی بر ذهن و رفتار انسان‌اند

آموزش، بیشتر حفظ کردن است تا اندیشیدن

۴ .راه دگرگونی چیست؟

اندیشهٔ نو را باید آموزش داد

زنده‌گی نو را باید تمرین کرد

در خانواده، در مکتب، در جامعه، باید از کهنه دست کشید

روشنفکران، پیش‌گام این حرکت باید باشند

جوانان، موتور آن‌اند

اگر اندیشه نو شود، زندگی نیز نو خواهد شد. اگر زنده‌گی نو شود، جامعه نیز نو خواهد شد.
آینده به کسانی تعلق دارد که اکنون دست به دگرگونی می‌زنند.

چرا باید ادبیات نو داشته باشیم؟

۱۹۱۹

برخی می‌پرسند: «چرا این‌همه بر ادبیات نو تأکید می‌شود؟ آیا ادبیات کهنه کافی نیست؟ آیا ادبیات مسئله‌ای مهم است؟«

پاسخ من روشن است:
ادبیات، تنها بازی با واژه‌ها نیست؛ ادبیات، روح مردم را شکل می‌دهد.

اگر روح پوسیده باشد، هیچ جنبشی پیش نخواهد رفت. اگر روح نو شود، جامعه دگرگون خواهد شد.

۱ .ادبیات کهنه چه مشکلی داشت؟

ادبیات کهنه:
تنها برای طبقات بالا نوشته می‌شد

زبان‌اش سخت، سنگین، و برای مردم عادی نامفهوم بود

موضوعات‌اش بیشتر دربارهٔ دربار، طبیعت، یا احساسات فردی بود.

از درد مردم، رنج دهقانان، زنده‌گی کارگران و ظلم اجتماعی خبری در آن نبود.

به‌جای بیدار کردن، خواب می‌داد؛ به‌جای تشویق به مبارزه، دعوت به اطاعت می‌کرد.

۲ .ادبیات نو چه می‌خواهد؟

ادبیات نو می‌خواهد:

برای مردم نوشته شود، نه برای نخبگان

به زبان مردم باشد، نه زبان اشراف
دربارهٔ درد مردم سخن بگوید

انسان را بیدار کند، نه سرگرم

اندیشهٔ نو، امید نو، و مبارزه را بازتاب دهد

۳ .ادبیات نو ابزار است، نه زینت

ادبیات نو، تنها برای زیبایی یا هنر نیست؛ ابزار آگاهی‌ست. با شعر، داستان، نمایش و مقاله، می‌توان ذهن‌ها را بیدار کرد، عاطفه‌ها را به جوش آورد، و مردم را به سوی تغییر سوق داد.

در دوران‌های انقلابی، ادبیات خاموش نمی‌ماند. ادبیاتی که در برابر ظلم سکوت کند، خود بخشی از ظلم است.

پاسخ به دوست قدیمی

مارچ ۱۹۲۰

دوست گرامی!

نامه‌ات را خواندم و از دیدن آن‌چه نوشته‌ای، هم خوشحال شدم و هم اندکی اندوهگین. خوشحال از آن‌که هنوز در فکر

منی؛ اندوهگین از آن‌که تو هنوز در اندیشه‌هایی کهنه اسیر مانده‌ای.

تو از من خواستی که «در برابر جهان ساکت بمانم، به خود بپردازم، و از درگیری‌های اجتماعی دوری کنم».
اما آیا می‌توانم چنین کنم؟ نه، نمی‌توانم. و در این‌جا به تو توضیح خواهم داد که چرا.

۱ .ما در چه زمانی زنده‌گی می‌کنیم؟

ما در زمانی زنده‌گی می‌کنیم که ظلم، جهل، و بی‌عدالتی در همه جا گسترده است. در چنین دورانی، سکوت، نوعی همدستی است.
اگر بدانی و خاموش بمانی، شریک ظلم شده‌ای.

۲ .وظیفهٔ روشنفکر چیست؟

تو روشنفکری. من نیز. ما کتاب خوانده‌ایم، می‌اندیشیم، و می‌توانیم بنویسیم و سخن بگوییم. این موهبت کمی نیست. اما اگر از این توان برای بیدار ساختن دیگران استفاده نکنیم، آیا مسئول نیستیم؟

روشنفکر، اگر با مردم نباشد، با چه کسی است؟

۳» .به خود پرداختن» کافی نیست

تو گفتی: «بیا با خود کار کنیم، خود را کامل سازیم«.

من می‌پرسم: آیا می‌توان در خلأ به خود پرداخت؟
انسان، در میان مردم زنده است. رشد خود، جدا از درد و شادی مردم، توهمی‌ست فردگرایانه.
ما، فقط در عمل جمعی، در خدمت به دیگران، انسان می‌شویم.

۴ .دنیا را نمی‌توان تنها تماشا کرد

تو گفتی: «دنیا همیشه چنین بوده، نمی‌توان آن را تغییر داد«.

اما مگر تاریخ را همین انسان‌ها نساخته‌اند؟
آیا انقلاب فرانسه، اصلاحات ژاپن، یا بیداری چین تصادفی بود؟
نه! انسان‌هایی برخاستند، خطر کردند، جنگیدند—و جهان را تکان دادند.

دوست من!

من تو را سرزنش نمی‌کنم. فقط از تو می‌خواهم که بار دیگر بیندیشی.
اگر تو نیز برخیزی، صدای تو با هزاران صدای دیگر یکی خواهد شد، و آنگاه شاید بتوانیم فریاد آزادی و روشنایی را به گوش همه برسانیم.

با مهر و آرزوی بیداری
مائو تسه‌تونگ

یادداشت‌هایی دربارهٔ ادبیات

دسامبر ۱۹۲۰

ادبیات، موضوعی‌ست که بسیاری به آن علاقه دارند، اما کمتر کسی دربارهٔ نقش اجتماعی و تاریخی آن به‌درستی می‌اندیشد.
در این یادداشت‌ها، می‌خواهم برخی نکات پراکنده را در مورد ادبیات و جایگاه آن بیان کنم.

۱ .ادبیات، آیینهٔ جامعه است

ادبیات، بی‌ارتباط با زنده‌گی مردم نیست. اگر جامعه فاسد است، ادبیات راستین آن فساد را نشان می‌دهد. اگر مردم در رنج‌اند، ادبیات باید این رنج را بازتاب دهد.
ادبیاتی که از رنج مردم نگوید، ادبیات زنده نیست.

۲ .ادبیات باید مردم‌محور باشد

بسیاری از نویسندگان، تنها برای نخبه‌ها می‌نویسند—زبان‌شان دشوار، موضوعات‌شان دور از زنده‌گی روزمره.
اما ادبیات نو باید برای مردم نوشته شود: به زبان مردم، دربارهٔ درد مردم، و برای بیداری مردم.

۳ .شکل و محتوا، هر دو مهم‌اند

نه‌تنها آن‌چه گفته می‌شود مهم است، بلکه چگونه گفتن نیز اهمیت دارد.
ادبیاتی که محتوای درست دارد ولی شکلش خشک، کهنه و نارسا است، نمی‌تواند تأثیر بگذارد.
شکل باید زنده، ساده و نافذ باشد.

۴ .نویسنده باید متعهد باشد

نویسنده، نمی‌تواند تنها تماشاگر باشد.
در جهانی پر از ظلم، کسی که خاموش است، به ظلم خدمت می‌کند.
نویسنده باید در کنار مردم بایستد—نه در کنار قدرت، نه در کنار ثروت، نه در برج عاج.

۵ .ادبیات، ابزار نبرد فرهنگی‌ست

نبرد فرهنگی، بخشی از نبرد اجتماعی‌ست.
ادبیات نو، همراه با آموزش نو، اندیشهٔ نو، و زنده‌گی نو، پایه‌های جامعهٔ نوین را می‌سازد.

دربارهٔ انقلاب

اپریل ۱۹۲۰

بسیاری از مردم واژهٔ «انقلاب» را می‌شنوند، اما معنای واقعی آن را نمی‌دانند. برخی آن را با شورش، خشونت یا بی‌نظمی یکی

می‌پندارند. برخی دیگر، آن را رؤیایی دور و دست‌نیافتنی می‌دانند.
ولی انقلاب، پیش از آن‌که عمل باشد، فهم و آگاهی‌ست.

۱ .انقلاب چیست؟

انقلاب، یعنی دگرگونی بنیادین ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.
انقلاب، یعنی پایان دادن به نظم کهن که بر پایهٔ ظلم، نابرابری و بهره‌کشی است، و ساختن نظمی نو که بر پایهٔ عدالت، آزادی و برابری بنا شود.
انقلاب، تغییر چهره‌ها نیست، تغییر نظام است.

۲ .چرا به انقلاب نیاز داریم؟

زیرا:

اکثریت مردم، در فقر و محرومیت زنده‌گی می‌کنند

اقلیتی کوچک، همه‌چیز را در دست دارد

قانون، در خدمت قدرتمندان است

فرهنگ، مردم را به اطاعت، نه به آگاهی، فرا می‌خواند

زن، همچنان بردهٔ سنت است

جوانان، آینده‌ای روشن نمی‌بینند

آیا در چنین وضعیتی، تنها باید دعا کرد؟ یا منتظر لطف اربابان ماند؟
نه! باید برخاست. باید انقلاب کرد.

۳ .انقلاب چگونه آغاز می‌شود؟

انقلاب با آگاهی آغاز می‌شود، با اندیشهٔ نو، با آموزش، با پرسش، با تردید در وضع موجود.
آنگاه سازمان می‌آید، مبارزه می‌آید، فداکاری می‌آید.
انقلاب، کار یک روز یا یک فرد نیست؛ کار جمعی و تدریجی‌ست.

۴ .دشمنان انقلاب

محافظه‌کاران: آنان که از هر تغییری می‌ترسند

فریب‌کاران: آنان که وعدهٔ اصلاح می‌دهند ولی در عمل از نظام کهنه دفاع می‌کنند

بی‌تفاوتان: آنان که چشم می‌بندند و می‌گویند: «به من چه«!

بدبینان: آنان که می‌گویند: «هیچ‌چیز عوض نمی‌شود«

همهٔ اینان، سد راه انقلاب‌اند.

۵ .راه پیش‌رو

برای انقلاب، باید:

مردم را بیدار کرد

اندیشهٔ نو را گسترش داد

سازمان‌دهی را تقویت کرد

با دشمنان فکری و عملی مبارزه کرد

هرجا که ظلم هست، صدای حق را بلند کرد

انقلاب، تنها آرمان نیست، وظیفه است.
انقلاب، تنها برای فردا نیست، برای امروز است.
و اگر ما خاموش بمانیم، تاریخ با ما خاموش نخواهد ماند.

نوجوانان و کشور

۱۹۱۷

اگر بپرسید: امید آیندهٔ یک کشور چیست؟
خواهم گفت: در نوجوانان است.

اگر بپرسید: نیرویی که کشور را از ضعف، عقب‌مانده‌گی، و فقر به‌سوی قدرت، روشنایی و پیشرفت می‌برد چیست؟
خواهم گفت: نوجوانان بیدار، آموزش‌یافته، دلیر و آگاه.

۱ .نوجوان، آفتاب صبح است

نوجوانان مانند آفتاب ساعت شش صبح‌اند:
نورشان تازه، گرمای‌شان صادقانه، و نیروی‌شان پُرطراوت.
آینده، از میان بازوان و اندیشهٔ اینان ساخته می‌شود. اگر این نسل بیدار باشد، کشور بیدار خواهد بود؛ اگر در خواب بماند، کشور نیز در تاریکی خواهد ماند.

۲ .ویژگی‌هایی که نوجوان باید داشته باشد

نوجوان باید:

با وجدان باشد، نه فریب‌خورده

با شهامت باشد، نه ترسو

با عقل باشد، نه کور

با اراده باشد، نه سست

با عشق به مردم باشد، نه خودخواه

نوجوانی که تنها به مدرک و معاش بیندیشد، نیروی نهفته‌اش را تباه می‌کند.

۳ .نوجوان و مسئولیت اجتماعی

نوجوان، اگر فقط به درس خود بیندیشد و از درد جامعه چشم بپوشد، نه تنها بی‌فایده، بلکه زیان‌بار است.
باید از همان آغاز، نوجوان بداند که او بخشی از جامعه است، نه جدا از آن.

باید بیاموزد که:

ستم را بشناسد

در برابر نابرابری حساس باشد

به یاری محرومان بشتابد

و حقیقت را بجوید و از آن دفاع کند

۴ .آموزش نوجوانان چگونه باید باشد؟

آموزش نوجوانان نباید فقط بر حفظ کردن و اطاعت تمرکز داشته باشد.
بلکه باید:

اندیشیدن بیاموزد

پژوهیدن را تمرین دهد

خلاقیت را بپروراند

وجدان اجتماعی را رشد دهد

۵ .آیندهٔ کشور در دست نوجوان است

کشور ما، سرنوشت خود را به نوجوانان سپرده است.
اگر آنان، آگاه، آزاد، و مسئول بار آیند، چین آینده‌اش درخشان خواهد بود.
اما اگر تربیت‌شان سست، بی‌جهت، یا کهنه باشد، آینده در خطر خواهد بود.

دربارهٔ مکتب نو

۱۹۱۹

در روزگاری که جهان در حال دگرگونی‌ست، آموزش نیز باید دگرگون شود.
مکتب کهنه دیگر بس نیست. ما به مکتب نو نیاز داریم.

مکتب کهنه، تنها برای حفظ نظم قدیم ساخته شده بود؛ اما مکتب نو باید برای ساختن انسان نو و جامعهٔ نو عمل کند.

۱ .ویژگی‌های مکتب کهنه

مکتب کهنه:

شاگرد را به اطاعت، نه اندیشیدن، آموزش می‌دهد

ذهن را پر از متون کهنه می‌کند، ولی روح را تهی می‌گذارد

از زندگی، سیاست، جامعه و رنج مردم جداست

آموزش را محدود به نمره و امتحان می‌کند

پرسش و شک را سرکوب می‌کند

چنین مکتبی، انسان نمی‌سازد، ماشین تولید مدرک می‌سازد.

۲ .مکتب نو چگونه است؟

مکتب نو:

شاگرد را به تفکر، پرسش، و همکاری تشویق می‌کند

به جای تقلید، خلاقیت می‌آفریند

میان آموزش و زنده‌گی پل می‌سازد

آموزش را از انحصار نخبگان بیرون می‌آورد

آموزش را برای مردم و در خدمت مردم قرار می‌دهد

۳ .هدف مکتب نو چیست؟

هدف مکتب نو، ساختن انسان آزاد، آگاه، مسئول، و نیرومند است.
انسانی که بتواند به‌روشنی فکر کند، به‌درستی قضاوت کند، و به‌دلیرانه عمل نماید.
مکتب نو، انسان را برای زنده‌گی واقعی، نه فقط برای امتحان، آماده می‌سازد.

۴ .نقش معلم در مکتب نو

معلم نباید فرمانده باشد، بلکه راهنما و یار اندیشه‌ورز است.
معلم نباید بر شاگرد مسلط باشد، بلکه باید با او همراه و هم‌فکر باشد.
معلم خوب، خود نیز در حال یادگیری‌ست.

۵ .پیوند مکتب نو با جامعه

مکتب نباید از جامعه جدا باشد.
مکتب نو، باید به درد مردم بخورد، رنج‌های آنان را بازتاب دهد، و در حل مشکلات‌شان کمک کند.

شاگرد باید بیاموزد که عضوی از جامعه است و مسئولیتی در قبال آن دارد.

زن، زنده‌گی و آزادی

جنوری ۱۹۱۹

زن، نیمی از پیکر جامعه است.
اما در طول تاریخ، همواره در زنجیر بوده است—زنجیر سنت، زنجیر قانون، زنجیر مردسالاری، زنجیر جهل.

آیا می‌توان از «آزادی» سخن گفت، در حالی‌که نیمی از انسان‌ها هنوز اسیرند؟
اگر زن آزاد نباشد، جامعه آزاد نیست.

۱ .زن در زنده‌گی کهن

زن، در نظام‌های کهنه:

از حق آموزش محروم بود

بردهٔ شوهر و پدر و پسر بود

مالکیت نداشت

صدایش شنیده نمی‌شد

تنها برای تولید نسل و کار خانگی ارزش داشت

زن، نه انسان، بلکه ابزار به‌حساب می‌آمد.

۲ .آزادی زن چیست؟

آزادی زن، تنها آزادی پوشش یا کار نیست.
آزادی زن یعنی:

آزادی اندیشه

آزادی آموزش

آزادی انتخاب همسر

آزادی مشارکت در جامعه

آزادی بیان و مبارزه

زن آزاد، یعنی انسانی برابر، اندیشمند، خلاق و مسئول.

۳ .چرا رهایی زن ضروری‌ست؟

چون نیمی از نیروی جامعه در زنان است

چون تربیت نسل آینده به‌دست مادران است

چون هیچ انقلاب واقعی بدون رهایی زن کامل نمی‌شود

چون عدالت، نصفه نمی‌پذیرد

۴ .راه رهایی زن

باید زن آموزش ببیند

باید زن خودآگاه شود

باید با مردان متحد شود، نه تابع

باید قانون، سنت و فرهنگ کهنه نقد شود

باید زنان خود برای حقوق‌شان مبارزه کنند

۵ .مردان چه وظیفه‌ای دارند؟

مردان باید:

از جایگاه مسلط کهنه دست بکشند

زنان را برابر ببینند، نه پایین‌تر

در کنار زنان، نه در برابر آنان بایستند

بفهمند که آزادی زن، آزادی خودشان را نیز کامل می‌کند

زن، انسان است؛
انسانی که می‌زید، می‌اندیشد، می‌جنگد، و می‌سازد.

بدون آزادی زن، سخن از تمدن، فریب است.
بدون آزادی زن، سخن از عدالت، دروغ است.

زنده‌گی زحمت‌کشان

نوامبر ۱۹۱۹

در جامعهٔ ما، زنده‌گی میلیون‌ها انسان به‌نام «زحمت‌کش» می‌گذرد.
این زحمت‌کشان، همان کسانی‌اند که جامعه را به‌پیش می‌برند: دهقان، کارگر، خدمت‌کار، دست‌فروش، باربر، خیاط، نجار، و دیگران.
اما اینان، در عین حال، کسانی‌اند که بیشترین رنج را می‌برند.
۱ .زنده‌گی زحمت‌کش چگونه است؟

ساعت‌ها کار طاقت‌فرسا

مزد اندک، ناعادلانه و ناپایدار

خانه‌های تنگ و کثیف

نبود بیمه، درمان، یا حمایت اجتماعی

برخورد تحقیرآمیز از سوی ثروتمندان و مقامات

فرزندان‌شان از آموزش محروم‌اند

زنده‌گی اینان، بیشتر بقاست تا زنده‌گی؛ بیشتر جنگ است تا آسایش.
۲ .چرا چنین است؟
زیرا:
نظام موجود، در خدمت ثروتمندان است

سود سرمایه‌دار، بر پایهٔ استثمار کارگر است

زمین‌دار، حاصل رنج دهقان را می‌بلعد

قانون، از دارا دفاع می‌کند، نه از زحمت‌کش

آموزش، فرهنگ و رسانه، صدای زحمت‌کشان را خاموش می‌کنند

۳ .آیا زحمت‌کشان ناتوان‌اند؟

نه!
اتفاقاً زحمت‌کشان، نیروی اصلی جامعه‌اند.
آنان نان تولید می‌کنند، لباس می‌دوزند، خانه می‌سازند، کارخانه می‌گردانند.
بی‌آن‌ها، جامعه از کار می‌افتد.

ولی چون پراکنده‌اند، چون سازمان ندارند، چون آگاهی ندارند، بهره‌کشی بر آنان ادامه دارد.

۴ .راه رهایی زحمت‌کشان چیست؟

آگاهی: باید زحمت‌کش بداند که چرا رنج می‌برد

اتحاد: باید کارگر، دهقان و پیشه‌ور باهم متحد شوند

سازمان: باید سندیکاها، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها ساخته شوند

مبارزه: باید برای مزد عادلانه، شرایط بهتر، و قانون عادلانه مبارزه کرد

آموزش: فرزندان زحمت‌کشان نیز حق آموزش دارند

۵ .نقش روشنفکران و جوانان

روشنفکران و جوانان نباید از زنده‌گی زحمت‌کشان جدا باشند.
آنان باید به میان مردم بروند، دردشان را بشنوند، صدای‌شان شوند، و در راه‌شان گام بزنند.
زنده‌گی واقعی، در میان مردم زحمت‌کش است، نه در اتاق‌های راحت.

دربارۀ شخصیت

نوامبر ۱۹۱۷

در زمانۀ ما، بسیار از دانش، مهارت، و تحصیلات سخن گفته می‌شود، اما کمتر کسی از شخصیت می‌گوید.

اما من باور دارم که اگر شخصیت نباشد، دانش بی‌فایده است؛ اگر شخصیت نیرومند نباشد، هیچ ملتی نیرومند نخواهد شد.

۱ .شخصیت چیست؟

شخصیت، آن جوهر درونی انسان است که در اندیشه، رفتار، و موضع‌گیری‌هایش خود را نشان می‌دهد.
شخصیت، ترکیبی از:

اراده

صداقت

شجاعت

مسئولیت

عزت نفس

و وجدان اجتماعی است.

شخصیت، ستون فقرات انسان است.
بی‌آن، انسان به راحتی خم می‌شود، می‌شکند، یا می‌فروشد.

۲ .شخصیت چگونه ساخته می‌شود؟

شخصیت، با پول، مدرک یا نام خانوادگی به‌دست نمی‌آید.
شخصیت، در میدان عمل ساخته می‌شود؛ در برخورد با سختی، در مبارزه با بی‌عدالتی، در وفاداری به حقیقت، در صداقت با خود و دیگران.

شخصیت، تمرین می‌خواهد؛ تمرین ایستاده‌گی، تمرین نه گفتن به باطل، تمرین فکر کردن مستقل.

۳ .ویژگی‌های انسان با شخصیت

با اندیشه حرکت می‌کند، نه با موج

در برابر زور، خم نمی‌شود

در برابر پول، خود را نمی‌فروشد

در سختی، فرار نمی‌کند

به‌جای منفعت شخصی، حقیقت را دنبال می‌کند

اگر اشتباه کند، می‌پذیرد

اگر حق ببیند، دفاع می‌کند—حتی اگر تنها باشد

۴ .چرا جامعهٔ ما به شخصیت نیاز دارد؟

زیرا امروز، بسیاری دانش دارند، ولی وجدان ندارند؛
تحصیل‌کرده‌اند، ولی شجاعت ندارند؛
زبان‌شان تیز است، ولی دل‌شان خالی.

جامعه‌ای که در آن انسان‌های بی‌شخصیت فرمان می‌رانند، رو به تباهی می‌رود.
و تنها با انسان‌هایی که شخصیت دارند، می‌توان آینده‌ای سالم ساخت.

۵ .جوانان و ساختن شخصیت

جوانان، در آغاز راه‌اند. اگر اکنون شخصیت‌شان ساخته نشود، فردا دیر خواهد بود.
پس از جوان می‌خواهم:

با خود صادق باشد

بر نفس و ترس و طمع غلبه کند

صدای وجدان‌اش را خاموش نکند

اهل عمل باشد، نه فقط حرف

و در زنده‌گی، به ارزش‌ها وفادار بماند

دربارهٔ اخلاق نو

۱۹۱۷

هر جامعه‌ای، برای آن‌که پابرجا بماند و پیشرفت کند، به اخلاق نیاز دارد.

اما اخلاق، مانند هر چیز دیگر، یا کهنه است یا نو.

اخلاق کهنه، انسان را در زنجیر نگه می‌دارد؛
اخلاق نو، انسان را آزاد می‌سازد.

۱ .اخلاق کهنه چیست؟

اخلاق کهنه:

اطاعت کورکورانه را فضیلت می‌داند

زن را بردهٔ مرد می‌خواهد

فرزندان را بی‌چون‌وچرا تابع پدر می‌سازد

خدمت به ارباب را شریف‌تر از خدمت به مردم می‌پندارد

سکوت در برابر ظلم را «وقار» می‌نامد

بنده‌گی را با ادب اشتباه می‌گیرد

این‌گونه اخلاق، تنها به کار استبداد می‌آید، نه آزادی.

۲ .اخلاق نو چیست؟

اخلاق نو:

انسان را آزاد، برابر، و مسئول می‌داند

احترام را با عدالت، نه با ترس تعریف می‌کند

صداقت، شجاعت، و وجدان را ارج می‌نهد

فرمان نمی‌برد، مگر از عقل و عدالت

زن و مرد، کودک و بزرگ، همه را شایستهٔ کرامت می‌داند

مردم‌دوستی را جایگزین چاپلوسی می‌کند
۳ .چرا به اخلاق نو نیاز داریم؟
زیرا:

جامعهٔ نو با اندیشهٔ کهنه ساخته نمی‌شود

انسان نو، به ارزش‌های نو نیاز دارد

اگر در ظاهر نو شویم ولی در باطن کهنه بمانیم، سقوط خواهیم کرد

اخلاق نو، نیروی درونی انقلاب است

۴ .چگونه اخلاق نو را گسترش دهیم؟

با آموزش و گفت‌وگو

با نقد بی‌پروای اخلاق کهنه

با نمونه بودن در عمل، نه فقط در حرف

با ساختن نهادهایی که ارزش‌های نو را پاس می‌دارند

با آشتی ندادن با ظلم، حتی اگر در لباس «ادب» و «سنت» باشد

۵ .جوانان، حاملان اخلاق نو

جوانان باید:

اخلاق نو را در زنده‌گی خود پیاده کنند

سنت‌های پوسیده را به‌چالش بکشند

با پدرسالاری، تبعیض، خرافات و دروغ مبارزه کنند

در دانشگاه، در خانواده، در اجتماع، آموزگار اخلاق نو باشند

پایان مقالهٔ بیست‌وپنجم: «دربارهٔ اخلاق نو — ۱۹۱۷»

روح حقیقت‌جویی

اپریل ۱۹۱۷

اگر بپرسید: راز پیشرفت انسان چیست؟
می‌گویم: روح حقیقت‌جویی.

تمام دستاوردهای علم، فلسفه، هنر و تمدن، از دل این روح برخاسته‌اند؛ یعنی از خواستِ انسان برای فهمیدن، پرسیدن، تردید کردن، و کشف حقیقت.

۱ .حقیقت‌جویی یعنی چه؟

یعنی:

جست‌وجوی واقعیت، نه پذیرش کورکورانه

اندیشیدن مستقل، نه تقلید

سنجیدن گفته‌ها، نه بلعیدن آن‌ها

شجاعتِ گفتن «نمی‌دانم«

آمادگی برای تغییر دیدگاه، وقتی حقیقت روشن شود

حقیقت‌جو، همیشه در جست‌وجوست؛
همیشه آمادهٔ آموختن و بازنگری.

۲ .چرا روح حقیقت‌جویی مهم است؟

زیرا:

بدون آن، دانش عقب‌مانده می‌ماند

خرافه و دروغ، جای حقیقت را می‌گیرد

مردم به‌جای دانستن، به اطاعت عادت می‌کنند

سیاست، اخلاق و آموزش، فاسد و ایستا می‌شوند

هیچ انقلابی، بدون حقیقت‌جویی، زنده نمی‌ماند

جامعه‌ای که حقیقت را گم کند، به آسانی فریب می‌خورد.

۳ .دشمنان حقیقت‌جویی کیان‌اند؟

سنت کور: آن‌چه پیشینیان گفته‌اند، بی‌چون‌وچرا مقدس شمرده می‌شود

مقام‌پرستی: گفتهٔ «بزرگان» را پرسش نمی‌کنند

ترس از خطا: کسانی که از اشتباه کردن می‌ترسند، هرگز حقیقت را نمی‌یابند

تملق و دروغ: در جامعه‌ای که مدح دروغین ارزش دارد، حقیقت جایی ندارد

۴ .چگونه حقیقت‌جویی را در خود پرورش دهیم؟

با تمرین تفکر انتقادی

با پرسیدن بی‌پروا

با مطالعهٔ گسترده

با گفت‌وگو با دیگران و شنیدن دیدگاه‌های متفاوت

با صبر و دقت در قضاوت

با پذیرش این‌که دانسته‌های ما همیشه ناقص‌اند

۵ .نقش جوانان در برافراشتن پرچم حقیقت

جوانان، باید سربازان حقیقت باشند.
در برابر دروغ، سکوت نکنند.
در برابر خرافه، تسلیم نشوند.
در برابر قدرت، حقیقت را قربانی نکنند.

حقیقت، گران است، اما بی‌قیمت؛
و حقیقت‌جو، همیشه آزاد است.

خودسازی

می ۱۹۱۷

در جهانی پر از نابرابری، ظلم، جهل و آشوب، بسیاری می‌پرسند:
»از کجا آغاز کنیم؟«
پاسخ من این است:
از خویشتن.

انقلاب اجتماعی، بدون انقلاب درونی ممکن نیست.

و خودسازی، پایهٔ هر دگرگونی واقعی‌ست.

۱ .خودسازی یعنی چه؟

خودسازی، یعنی:

شناخت ضعف‌های خود

پرورش قدرت درونی

ساختن اخلاق، اندیشه، و اراده

پیکار با تنبلی، ترس، خودخواهی و بی‌نظمی

پایبندی به ارزش‌ها، حتی در سخت‌ترین شرایط

۲ .چرا خودسازی مهم است؟

زیرا:

انسان بی‌ساختار درونی، در برابر سختی‌ها فرو می‌پاشد

بی‌نظم درونی، نظم بیرونی را ممکن نمی‌سازد

اگر خود را نسازیم، جامعهٔ بهتر را نیز نخواهیم ساخت

همهٔ بزرگان تاریخ، نخست با خود جنگیده‌اند، سپس با دنیا

۳ .موانع خودسازی

تسلیم در برابر ضعف‌ها: "من همینم، نمی‌توانم تغییر کنم"

فرافکنی: "همه مقصرند جز من"

وابسته‌گی: "دیگران باید من را بسازند"

ترس از تنهایی و سختی: خودسازی، گاه راهی تنها و پرزحمت است

خودفریبی: خود را بهتر از آن‌چه هستیم دیدن

۴ .چگونه خود را بسازیم؟

با برنامه‌ریزی: بی‌هدف نباشیم

با مطالعه و تفکر: دانش، ابزار رشد است

با نظم شخصی: زمان، توان و انرژی باید سامان یابد

با کار عملی: رشد تنها با تمرین ممکن است، نه با خیال

با پذیرش اشتباه و اصلاح مداوم

۵ .خودسازی، بخشی از مبارزهٔ اجتماعی‌ست

کسانی که می‌پندارند خودسازی، فقط کار فردی‌ست، اشتباه می‌کنند.
انسان، جزیره نیست.
خودسازی، ما را به انسان‌هایی قوی‌تر، صبورتر، منظم‌تر، و مبارزتر در میدان اجتماع بدل می‌کند.
خودسازی، نوعی آمادگی برای خدمت به مردم است.

□پایان مقالهٔ بیست‌وهفتم: «خودسازی» — می ۱۹۱۷

راه آینده

جون ۱۹۱۹

زمانهٔ ما، زمانهٔ تردید و بحران است.
قدرت‌های کهنه می‌لرزند، اما هنوز سقوط نکرده‌اند؛
و نیروهای نوین، برخاسته‌اند، اما هنوز استوار نگشته‌اند.

در چنین لحظه‌ای، باید پرسید:
راه آینده کدام است؟

۱ .گذشته دیگر پاسخ‌گو نیست

گذشته، پر از سلطه و ستم بوده است:

سلطهٔ امپراتوران

ستم زمین‌داران

تحقیر زحمت‌کشان

اسارت زنان

خرافه و جهل در آموزش

سکوت در برابر ظلم

هیچ‌یک از راه‌های کهن، ما را به رهایی نرسانده است.
پس چرا باید به آن بازگردیم؟

۲ .راه آینده، راه آگاهی‌ست

نخستین گام، بیداری ذهن‌هاست.
مردم باید بدانند:

چرا در رنج‌اند

دشمن اصلی‌شان کیست

چه نیروهایی از آزادی آنان می‌هراسند

چه چیزی آنان را از پیشروی بازمی‌دارد

بدون آگاهی، هیچ تغییر پایداری ممکن نیست.

۳ .راه آینده، راه سازمان‌یابی‌ست

آگاهی، بی‌سازمان، ناقص است.
برای ساختن آینده:

باید کارگران متحد شوند

دهقانان سازمان بیابند

دانشجویان به‌جای پراکندگی، هم‌جهت شوند

زنان و جوانان، شبکه‌هایی از همکاری بسازند

تنها با نیروی جمعی، می‌توان نظام ستمگر را به چالش کشید.

۴ .راه آینده، راه مبارزه‌ست

آینده، با خواهش به‌دست نمی‌آید.

نه پادشاه، نه دولت‌مرد، نه سرمایه‌دار—هیچ‌کدام آزادی را داوطلبانه نمی‌دهند.
پس باید:

ایستاد

فریاد زد

سازمان داد

و مبارزه کرد—با اندیشه، با قلم، و در صورت نیاز، با عمل

۵ .آینده، از آنِ مردم است

اگر مردم بخواهند، آینده را خواهند ساخت.
و اگر جوانان، زنان، کارگران و دهقانان برخیزند، هیچ نیرویی نمی‌تواند مانع شود.
آینده، نه در کتاب‌هاست، نه در رویا—بلکه در دست‌های ماست.

یادداشت‌هایی دربارهٔ وطن‌دوستی

۱۹۲۰

وطن‌دوستی، واژه‌ای‌ست که بسیار به‌کار می‌رود، اما کم‌تر به‌درستی فهمیده می‌شود.
بسیاری آن را فریاد می‌زنند، اما در عمل، آن را پایمال می‌کنند.

وطن‌دوستی، تنها عشق به خاک نیست؛ عشق به مردم آن سرزمین است.

۱ .وطن‌دوستی واقعی چیست؟

وطن‌دوستی یعنی:

درد مردم خود را درد خویش دانستن

از ظلم به هم‌وطن، خشمگین شدن

خواهان آزادی، عزت و پیشرفت کشور بودن

ایستادن در برابر بی‌عدالتی، هرجا که باشد—چه از بیرون، چه از درون

ساختن آینده‌ای روشن، نه افتخار به گذشتهٔ مرده

۲ .وطن‌دوستی کور چیست؟

بعضی به نام وطن‌دوستی:

ستم حاکمان را توجیه می‌کنند

نقادی از حکومت را خیانت می‌نامند

مردم ناراضی را دشمن می‌شمارند

به‌جای همدلی، تعصب می‌ورزند

فقط از "ملت" می‌گویند، نه از مردم

این، وطن‌دوستی نیست، ملی‌گرایی کور و خطرناک است.

۳ .وطن‌دوستی و مردم‌دوستی

اگر وطن را دوست داری، باید مردمش را دوست داشته باشی.
و اگر مردم در فقر، در اسارت، در بی‌عدالتی باشند،
سکوت تو، نه وطن‌دوستی، که خیانت پنهان است.

وطن‌دوستی، با فریاد "زنده‌باد" آغاز نمی‌شود،
بلکه با اقدام، همدردی و مبارزه ادامه می‌یابد.

۴ .وطن‌دوستی در زمانۀ ما چگونه است؟

در زمانۀ سلطۀ خارجی و فساد داخلی،
وطن‌دوستی یعنی:

افشای سلطه‌جویان

مبارزه با مزدوران داخلی

تقویت آگاهی مردم

تلاش برای استقلال، عدالت و آزادی

وفاداری نه به دولت، بلکه به مردم

۵ .جوانان و وطن‌دوستی

جوان وطن‌دوست:

باهوش است، نه متعصب

پرسش‌گر است، نه دنباله‌رو

اهل عمل است، نه فقط شعار

حافظ استقلال کشور است، نه مدافع قدرت حاکم

آمادهٔ فداکاری برای مردم است، نه برای اربابان

وطن، خانهٔ ماست.
وطن، نام مردم ماست.
وطن، چیزی نیست که به ارث ببریم؛ چیزی‌ست که باید آن را بسازیم.

آزادی و قانون

۱۹۲۰

هرجا سخن از تمدن و پیشرفت است، دو واژه زیاد شنیده می‌شود: آزادی و قانون.
اما این دو، اگر درست فهمیده نشوند، می‌توانند ابزار ستم شوند، نه رهایی.

آزادی، بی‌قانون به هرج‌ومرج می‌انجامد؛
و قانون، بی‌آزادی به بندگی.

۱ .آزادی چیست؟

آزادی یعنی:

توان اندیشیدن بدون ترس

توان گفتن حقیقت

توان انتخاب مسیر زنده‌گی

آزادی در کار، آموزش، باور، بیان و گردهمایی

نه تنها آزادی فردی، بلکه آزادی اجتماعی

آزادی یعنی نبودن زنجیر بر ذهن و تن.
اما نه آزادی برای ظلم، چپاول یا فساد.

۲ .قانون چیست؟

قانون، باید ابزار نظم، عدالت، و حمایت از مردم باشد.
نه وسیلهٔ حفاظت از منافع حاکمان.

قانون درست:

از مردم می‌خیزد، نه از بالا

در برابر همه یک‌سان است

حافظ آزادی، نه دشمن آن است

قدرت را محدود می‌سازد

حقوق محرومان را تضمین می‌کند

۳ .آزادی بدون قانون؟

آزادی بی‌قانون، جنگل است.
هرکس قوی‌تر بود، بر دیگران می‌تازد.
زحمت‌کش زیر پای سرمایه‌دار له می‌شود.
زن دوباره برده می‌شود.
کودک از آموزش باز می‌ماند.
و آزادی، بهانه‌ای می‌شود برای زورگویی تازه.
۴ .قانون بدون آزادی؟

قانون بی‌آزادی، زنجیر است.
حاکم، قانون را به میل خود می‌نویسد.
دادگاه، تبدیل به ابزار سرکوب می‌شود.
مردم، محکوم‌اند که سکوت کنند.
و هر صدای مخالف، "خلاف قانون" اعلام می‌شود.

۵ .نسبت درست میان آزادی و قانون

در جامعهٔ نوین:

قانون، باید پاس‌دار آزادی باشد

و آزادی، باید در چارچوب عدالت زنده‌گی کند

قانون، باید از مردم برخاسته باشد، نه تحمیل‌شده

آزادی، باید از حق دیگران حفاظت کند، نه آن را پایمال

آزادی و قانون، اگر باهم و در خدمت مردم باشند،
راه به‌سوی جامعه‌ای روشن، عادلانه و انسانی می‌گشایند.

اندیشهٔ نو و مبارزهٔ کهنه

۱۹۲۰

جهان نو در حال تولد است.
اندیشهٔ نو چون آفتابی از شرق و غرب برمی‌خیزد؛
اما همچنان در برابر آن، دیوارهای کهنه، خرافات، زور، و قدرت ایستاده‌اند.

نبرد میان اندیشهٔ نو و نظم کهنه، نبرد سرنوشت‌ساز تاریخ است.

۱ .اندیشهٔ نو چیست؟

اندیشهٔ نو، یعنی:

آزادی و برابری

علم و خرد

حقوق انسان و کرامت فرد

پرسش‌گری و شجاعت اندیشه

ساختن جامعه‌ای عادلانه

و به رسمیت شناختن صدای مردم

اندیشهٔ نو، بر آن است که انسان، خود باید سرنوشت خویش را رقم بزند.

۲ .نظم کهنه چیست؟

نظم کهنه، یعنی:

فرمان‌روایی بدون پاسخ‌گویی

تقدیس نادانی به‌نام سنت

مالکیت موروثی بر زمین و انسان

سرکوب زنان، جوانان، و زحمت‌کشان

ترس از پرسش و نفرت از دگراندیشی

اتحاد دین کهنه، سلطنت، زمین‌داری و استعمار

این نظم، گذشته را پرستش می‌کند و آینده را دشمن می‌داند.

۳ .چرا این مبارزه گریزناپذیر است؟

زیرا:

اندیشهٔ نو نمی‌تواند در حصار کهنه شکوفا شود

نظم کهنه، هستی‌اش را در خطر می‌بیند

هر بار که اندیشهٔ نو برخاسته، دشمنانش نیز خنجر کشیده‌اند

آزادی، دشمن فرمان‌روای مطلق است

و آگاهی، دشمن بهره‌کشی

۴ .نبرد در کجا جریان دارد؟

در دانشگاه و مدرسه: بین آموزش نو و متون پوسیده

در خانواده: بین جوان آگاه و پدرسالار خودکامه

در جامعه: بین کارگر آگاه و مالک ستم‌گر

در سیاست: بین مردم‌گرایی و استبداد

در فرهنگ: بین هنر آزاد و هنر چاپلوس

نبرد، پنهان نیست—در برابر چشم ما جریان دارد.

۵ .پیروزی با کیست؟

اگر اندیشهٔ نو:

سازمان بیابد

آموزش یابد

با مردم پیوند بخورد

از میدان مبارزه نگریزد

و خویش را فدای آسایش نسازد

آنگاه پیروزی، از آنِ مردم خواهد بود.

دیوار کهنه، گرچه سخت است،
اما در برابر رود زمان، فرو خواهد ریخت.

برادری میان ملت‌ها

۱۹۲۰

در جهانی که امپریالیسم، جنگ، تبعیض نژادی و ملی‌گرایی کور
در آن بیداد می‌کند،
ما به این اندیشه نیاز داریم که:
ملت‌ها می‌توانند برادر باشند.

۱ .ملت‌ها دشمن طبیعی یک‌دیگر نیستند

هیچ ملتی با ملت دیگر، به‌صورت ذاتی دشمن نیست.
دشمنی‌ها، اغلب ساختهٔ:

دولت‌های سلطه‌طلب

استعمارگران

تحریک رسانه‌ها

و سرمایه‌داران جنگ‌افروز است

ملت‌ها، اگر آزاد باشند، به‌جای جنگ، راه هم‌کاری و هم‌زیستی را برمی‌گزینند.

۲ .امپریالیسم، دشمن برادری ملت‌هاست

امپریالیسم:

یک ملت را بر دیگران برتری می‌دهد

با زور، زمین، منابع، و نیروی کار ملت‌های دیگر را می‌بلعد

اختلاف‌های قومی و زبانی را ابزار سلطه می‌سازد

ملت‌های ضعیف را تحقیر می‌کند

ملت‌های مظلوم را به جان هم می‌اندازد
تا امپریالیسم نابود نشود، برادری واقعی میان ملت‌ها ممکن نیست.

۳ .برادری واقعی چیست؟

برادری واقعی میان ملت‌ها یعنی:

احترام متقابل

خودمختاری سیاسی

هم‌کاری اقتصادی برابر

تبادل فرهنگی آزاد

پشتیبانی از مبارزات آزادی‌بخش دیگر ملت‌ها

رد هرگونه برتری‌جویی ملی، نژادی یا دینی

۴ .وظیفهٔ روشنفکران و جوانان

آنان باید:

از دروغ‌های ناسیونالیسم کور بپرهیزند

تاریخ واقعی روابط ملت‌ها را بیاموزند

از ملت‌های مظلوم حمایت کنند

با ملت‌های دیگر گفت‌وگو و هم‌کاری کنند

همبسته‌گی انقلابی جهانی را پاس بدارند

۵ .آیندهٔ انسان، آیندهٔ ملت‌ها

اگر ملت‌ها به‌جای رقابت، به هم‌کاری روی آورند،
اگر به‌جای نفرت، درک متقابل بیاموزند،
و اگر جوانان، خود را فرزندان یک زمین بدانند—
آنگاه جهانی نو، ممکن است.

برادری میان ملت‌ها، رؤیا نیست—
بلکه نیاز زمانه، و شرط بقاست.

جوان و وطن

۱۹۲۰

هرگاه سخن از آیندهٔ وطن باشد، نگاه‌ها به‌سوی جوانان دوخته می‌شود.
زیرا وطن را نه پیران، نه شاهان، نه ثروتمندان، بلکه جوانانِ آگاه و جسور می‌سازند.

۱ .جوان چیست؟

جوان، نیروی زندگی‌ست.
او دارای:

شور و شوق

پرسش و اعتراض

توان جسمی و ذهنی

شهامت تجربه

امید و رؤیاست
جوان، نه بار گذشته را بر دوش دارد، نه از آینده می‌هراسد.

۲ .وطن چیست برای جوان؟

وطن برای جوان:

نه فقط خاک است، بلکه مردم است

نه فقط تاریخ، بلکه آینده است

نه فقط افتخار، بلکه مسئولیت است

نه فقط ستایش، بلکه ساختن است

جوانی که وطن را دوست دارد، باید آن را دگرگون کند، نه فقط توصیف.

۳ .چه‌گونه جوان به وطن خدمت می‌کند؟

با:

آموزش دیدن، نه برای مدرک، بلکه برای آگاهی

شناختن درد مردم

گفتن حقیقت، حتی اگر تلخ باشد

ایستادن در برابر ظلم، حتی اگر تنها بماند

ساختن نهادهای نو

و فداکاری برای آزادی، عدالت، و پیشرفت

۴ .دشمنان جوان و وطن

دشمنان پنهان و آشکار عبارت‌اند از:

یأس: «کاری از دست ما ساخته نیست«

راحت‌طلبی: «بگذار دیگران مبارزه کنند«

خودخواهی: «تنها نجات خودم مهم است«

تقلید کور: «هرچه دیگران گفتند، همان«

وابسته‌گی فکری به قدرت‌های خارجی یا داخلی

این‌ها زنجیرهایی‌ست که بر پای جوان و بر گلوی وطن نهاده شده‌اند.

۵ .پیام به جوانان

اگر جوانی،
قلبت برای مردم می‌تپد،
ذهنت در جست‌وجوی حقیقت است،

و دستانت آمادهٔ ساختن است—
پس بدان که تو، ستون آیندهٔ وطنی.

وطن، در نگاه تو جان می‌گیرد،
و فردا، از دل ارادهٔ امروز تو می‌زاید.

پیش‌نهادهایی برای ساختن زنده‌گی نو

۱۹۲۰

جهان کهنه در حال فروپاشی‌ست؛
اما جهان نو، خودبه‌خود از دل خاکستر گذشته زاده نمی‌شود.

برای ساختن زنده‌گی نو، باید اندیشید، خواست، و عمل کرد.
و این، نیازمند طرح، آگاهی و گام‌های مشخص است.

۱ .چرا زنده‌گی نو ضروری‌ست؟

زیرا زنده‌گی کهنه:

پر از ظلم است

پر از خرافه است

انسان را تحقیر می‌کند

زن را محکوم می‌سازد

کارگر را برده می‌خواهد

و حقیقت را دشمن خود می‌پندارد

زنده‌گی کهنه، پوسیده و فاسد است—نه قابل ترمیم، نه شایستهٔ تکرار.

۲ .ویژگی‌های زنده‌گی نو

زنده‌گی نو یعنی:

آزادی در اندیشه

صداقت در گفتار

برابری در روابط

ساده‌گی در زنده‌گی

نظم در کار

و شور در مبارزه

زنده‌گی نو، بر پایهٔ احترام، عدالت، خرد و هم‌دلی بنا می‌شود.

۳ .گام‌هایی برای ساختن زنده‌گی نو

رها کردن عادت‌های کهنه (چاپلوسی، ترس، تقلید)
تغییر شیوهٔ آموزش: به‌جای حفظ، فهم؛ به‌جای اطاعت، پرسش

اصلاح روابط خانوادگی: احترام متقابل، نه زور پدرسالار

ساده‌سازی زنده‌گی: مصرف‌گرایی، بیماری زنده‌گی کهنه است

سازمان‌دهی نو در محل کار، محله، دانشگاه

۴ .زنده‌گی نو، کار فردی نیست

گرچه تغییر از فرد آغاز می‌شود، اما تنها با تلاش جمعی می‌توان جهان نو ساخت.
اگر هر فرد، جزیره‌ای منزوی باشد، ساختن آینده ناممکن است.

پس:

دست در دست بگذاریم

طرح‌های کوچک را با هم آغاز کنیم

گروه‌های خودیاری، آموزش، و سازمان‌دهی را بسازیم

زنده‌گی نو را از خانه، کوچه، مدرسه، محل کار آغاز کنیم

۵ .زنده‌گی نو، زنده‌گی مبارزه‌جوست

ما زنده‌گی تازه نمی‌خواهیم برای تفریح، بلکه برای آزادی.
زنده‌گی نو یعنی:

شکستن نظم کهنه

ایستادن در کنار مظلوم

ساختن جهانی انسانی

و وفاداری به ارزش‌هایی که آسان نیست، ولی درست است

زنده‌گی نو، تنها با زبان ساخته نمی‌شود،
بلکه با اندیشه، وجدان و عمل مداوم.

□ پایان مقالهٔ سی‌وچهارم: «پیشنهادهایی برای ساختن زنده‌گی نو — ۱۹۲۰»

چه‌گونه شخصیت خود را پرورش دهیم

۱۹۲۰

شخصیت، سرمایهٔ اصلی انسان است.
نه دارایی، نه شهرت، نه مقام—بلکه شخصیت است که انسان را می‌سازد.

در جهانی پر از فریب، قدرت، و زرق و برق،
ساختن شخصیت راستین، خود نوعی مبارزه است.

۱ .شخصیت چیست؟

شخصیت یعنی:

صداقت در درون

پایداری در سختی

وقار در گفتار و کردار

وفاداری به اصول، نه منافع

شجاعتِ بیان حقیقت

پرهیز از چاپلوسی، ریا، و خودخواهی

شخصیت، آن چیزی‌ست که در نبود دیگران نیز از آن منحرف نمی‌شوی.

۲ .چرا شخصیت مهم است؟

زیرا:

بدون شخصیت، علم به فریب بدل می‌شود

قدرت، به ظلم بدل می‌شود

ثروت، به فساد بدل می‌شود

و زنده‌گی، به تقلید و ترس

در نبود شخصیت، انسان فقط ماسکی متحرک است.

۳ .دشمنان شخصیت

ترس: از تمسخر، تنهایی، یا شکست

سودجویی: فدا کردن اصول برای منفعت شخصی

تقلید کور: بی‌هویتی زیر نقاب دیگران

دورویی: ظاهر فریبنده، باطنی آلوده

بی‌باوری به خویش: پنهان‌شدن پشت عذرها

۴ .چگونه شخصیت خود را بسازیم؟

با شناخت خویشتن: ضعف‌ها و قوت‌های خود را بشناس

با تمرین روزانهٔ صداقت، انضباط، و شهامت

با مطالعهٔ اندیشه‌ها و زنده‌گی شخصیت‌های بزرگ

با آزمون در عمل: شخصیت، در میدان آزمایش شکوفا می‌شود

با رفاقت با انسان‌های باوجدان و انتقادی

با پرهیز از همنشینی با چاپلوسان و طماعان

۵ .شخصیت و وظیفهٔ اجتماعی

پرورش شخصیت، هدفی فردی نیست؛
بلکه برای آن است که بتوانی خدمت‌گذار مردم باشی.
شخصیت قوی، انسان را آماده می‌سازد برای:

پایداری در راه عدالت

ایستاده‌گی در برابر قدرت

فداکاری بی‌چشم‌داشت

و مبارزه برای رهایی

شخصیت، ستون فقرات انسان مبارز است.
بی آن، زانو خم می‌شود و صدا خاموش.

پیش‌نهادهایی برای زنده‌گی اجتماعی

۱۹۲۰

زنده‌گی اجتماعی، تنها مجموعه‌ای از عادت‌ها، قوانین، و قراردادها نیست،
بلکه آیینه‌ای‌ست از اخلاق، اندیشه و فرهنگ مردم یک جامعه.

اگر زنده‌گی فردی را ساخته‌ایم،
اکنون باید به سراغ زنده‌گی جمعی برویم.

۱ .چرا زنده‌گی اجتماعی نیاز به دگرگونی دارد؟

زنده‌گی اجتماعی کهنه، آکنده از:

تبعیض طبقاتی

روابط ظالمانه

تحقیر زحمت‌کشان

بی‌عدالتی جنسیتی

فساد در نهادهای عمومی

و بی‌اعتمادی عمومی است

تا وقتی زنده‌گی اجتماعی ما دگرگون نشود، هیچ آزادی پایداری ممکن نیست.

۲ .اصول یک زنده‌گی اجتماعی نو

زنده‌گی اجتماعی نو باید بر پایهٔ:

برابری

همکاری

احترام متقابل

وجدان جمعی

نظم مردمی

و آزادی انسانی

بنا شود—نه بر قدرت، رقابت، یا ترس.

۳ .پیش‌نهادهایی برای دگرگونی زنده‌گی اجتماعی

الف) در روابط میان افراد:

به‌جای چاپلوسی، صداقت

به‌جای تعصب، درک متقابل

به‌جای رقابت کور، هم‌کاری

به‌جای تمسخر و تحقیر، مهربانی و ادب

به‌جای غیبت و بدگویی، نقد سازنده

ب) در محلات و شهرها:

تشکیل انجمن‌های مردمی

کمک به هم‌سایگان نیازمند

پاک‌سازی محیط زیست و فضاهای عمومی

ایجاد کتاب‌خانه‌ها و فضاهای فرهنگی مشترک

سازمان‌دهی جوانان، برای خدمت داوطلبانه

ج) در محیط کار:

برخورد انسانی میان کارفرما و کارگر

پرداخت منصفانه و به‌موقع

تقسیم منافع براساس مشارکت

آموزش و رشد مداوم نیروی کار

جلوگیری از بهره‌کشی، تبعیض و تحقیر

۴ .نقش زنان و جوانان

زنده‌گی اجتماعی نو، بدون حضور فعال:

زنان (در خانه، جامعه و رهبری)
و جوانان (در نوآوری، آموزش و ساختارهای مردمی)

ممکن نیست.
باید فضا را برای مشارکت واقعی، نه فقط نمایشی، فراهم کرد.

۵ .زنده‌گی اجتماعی، چهرهٔ حقیقی جامعه است

ادعای عدالت یا پیشرفت،
تا وقتی در کوچه، خانه، اداره، بازار و مسجد عدالت و ادب و برابری نباشد،
توخالی‌ست.

زنده‌گی اجتماعی، مدرسهٔ واقعی انسان‌سازی‌ست.
اگر آن را دگرگون نکنیم، جامعهٔ نو فقط در خیال خواهد بود.

پیام به دانش‌آموزان سال اول

۱۹۲۰

**دانش‌آموزان سال اول، تازه‌واردان به دنیای آموزش رسمی‌اند.
آنان، مانند جوانه‌هایی‌اند که اگر به‌درستی پرورش یابند،
به درختانی نیرومند و ثمربخش بدل می‌شوند.**

این پیام، برای آن‌هاست—برای راه‌یابی به دانش، اندیشه، و انسانیت.

۱ .مدرسه، مکان رشد است نه حفظ و تقلید

مدرسه، نباید:

ذهن را خالی از اندیشه سازد

تنها حافظه را قوی کند و فهم را ضعیف

روح پرسش را بکشد

اطاعت کور را تمرین دهد

مدرسه، باید:

کنجکاوی را تقویت کند

شهامت اندیشیدن را پرورش دهد

همکاری و همدلی را آموزش دهد

و انسان آگاه، پرسش‌گر و مسئول بسازد

۲ .چرا سال اول مهم است؟

زیرا:

در این سال، بنیاد فکری شکل می‌گیرد

عادت‌های زنده‌گی آموزشی ایجاد می‌شود

دوستی‌ها و الگوها ساخته می‌شوند

و روحیهٔ یادگیری یا دل‌سردی پایه می‌گیرد

همان‌گونه که خشت اول، بنای دیوار را تعیین می‌کند،
سال اول، بنای زنده‌گی علمی را پی‌ریزی می‌کند.

۳ .به چه چیزهایی باید توجه کرد؟

وقت خود را بیهوده تلف نکن

از حفظ‌گرایی کور بپرهیز

دربارهٔ هر چیزی فکر کن

از پرسیدن نترس even—اگر پاسخ ندانند

با هم‌کلاسی‌ها مهربان، اما با دیدگاه خود استوار باش

از معلمان، دانایی بگیر، نه اطاعت کورکورانه

۴ .چگونه از سال اول، بهترین بهره را بگیریم؟

برنامه‌ریزی درست داشته باش

از کتاب‌های بیرون از درس نیز بخوان

دربارهٔ زنده‌گی، جامعه، مردم، و جهان فکر کن

در فعالیت‌های گروهی، صادقانه شرکت کن

خود را با دیگران مقایسه نکن—با دیروز خودت مقایسه کن

و همیشه، هدف بلند داشته باش، هرچند گام‌ها کوچک باشد

۵ .امید من به شما

دانش‌آموزان سال اول!

شما آیندهٔ جامعه‌اید.
بیاموزید تا آزاد شوید.

بیندیشید تا فریب نخورید.
باهم باشید تا تنها نمانید.
و قوی شوید تا بار تغییر را بردوش بگیرید.

آموزش، ابزار رهایی‌ست—
اگر آن را با وجدان، خرد، و هدف به‌کار گیرید.

سخنی با آموزگاران تازه‌کار

۱۹۲۰

معلم بودن، شغل نیست—رسالت است.
و آموزگار تازه‌کار، همچون کسی‌ست که برای نخستین‌بار مشعل را به‌دست گرفته،
تا در تاریکی ذهن‌ها، نوری بتاباند.

این سخن، برای شماست—که تازه به این راه پا گذاشته‌اید.

۱ .معلم کیست؟

معلم، تنها انتقال‌دهندهٔ معلومات نیست،

بلکه:

بیدارکنندهٔ اندیشه

الگویی برای وجدان

پشتیبان رشد شخصیت

و راه‌نمای جست‌وجوی حقیقت است

معلم، باید آزاد بیندیشد، تا آزاد بیاموزاند.

۲ .با شاگردان چگونه باشید؟

به آن‌ها احترام بگذار، حتی اگر خام‌اند

با آنان مهربان باش، اما آسان‌گیر نه

پرسش‌های‌شان را جدی بگیر، حتی اگر کودکانه باشد

توانایی‌های‌شان را باور کن

تفاوت‌های فردی را بپذیر

به آنان شهامتِ فکر کردن و اشتباه کردن بده

به‌یاد داشته باش: شاگردان، انسان‌اند، نه ظرف‌های خالی.

۳ .با خود چگونه باشید؟

روزانه بیاموز، چون آموزش پایان ندارد

خطاهای خود را بپذیر

از انتقاد نهراس

خود را الگو بدان، اما نه معصوم

همیشه بپرس: «آیا آن‌چه می‌آموزانم، مردم را آزادتر می‌سازد؟«

معلمی، آغاز یادگیری عمیق‌تر است، نه پایان.

۴ .با جامعه چه‌گونه پیوند داشته باشید؟

از مدرسه جدا نشو، اما در مدرسه محدود نمان

درد مردم را بشناس

با روشنفکران، کارگران، دهقانان، و مادران گفت‌وگو کن

بدان که آموزش، تنها در کلاس نیست—در کوچه و خانه نیز هست

در خدمت مردم باش، نه فقط در خدمت اداره و برنامهٔ درسی

معلمی که از جامعه جدا شود، صدایش پژواک نخواهد داشت.

۵ .پیام نهایی

ای آموزگار تازه‌کار!

تو می‌توانی:

شاگردانت را به فکر و اعتراض و ساختن برانگیزی

بذر آزادی و وجدان را بکاری

اعتمادبه‌نفس را در دل‌ها زنده کنی

و آینده را از اسارت سنت کهنه برهانی

پس مشعل را با دو دست نگاه دار،
و بگذار نور آموزش، تاریکی جهل را بتاراند.

ادب، چه‌گونه به‌دست می‌آید؟

۱۹۲۰

همه دربارهٔ «ادب» سخن می‌گویند.

می‌خواهند باادب باشند، دیگران را باادب ببینند، جامعه‌ای مؤدب بسازند.
اما ادب چیست؟
و از کجا می‌آید؟

این نوشتار، پاسخی‌ست ساده اما ژرف به این پرسش.

۱ .ادب چیست؟

ادب، فقط آداب معاشرت نیست.
ادب یعنی:

احترام به دیگران

پرهیز از تحقیر و خشونت

مهربانی در گفتار

وقار در رفتار

رعایت حق و حد دیگران

و شناخت موقعیت و نیاز مخاطب
ادب، یعنی کرامت متقابل.

۲ .آیا ادب فطری‌ست یا آموختنی؟

ادب، طبیعی نیست—آموختنی‌ست.
کودک، با داد و فریاد و خودخواهی زاده می‌شود،
اما در روند رشد، با آموزش، محیط، و تجربه می‌آموزد:

گوش دادن

مشارکت

گذشت

گفت‌وگوی آرام

احترام به تفاوت

پس، ادب نیاز به تربیت دارد، نه تنها به نصیحت.

۳ .چه چیزهایی ادب را می‌سازد؟

خانوادهٔ آگاه: پدر و مادری که خود باادب‌اند

مدرسهٔ سالم: آموزگاری که کرامت شاگرد را حفظ می‌کند

محیط اجتماعی: کوچه و جامعه‌ای که در آن بی‌ادبی تشویق نمی‌شود

مطالعه: آشنایی با ادبیات، تاریخ، زندگی بزرگان

تمرین روزانه: ادب با تکرار و بازنگری در کردار ساخته می‌شود

۴ .موانع ادب چیست؟

خشونت در خانه و مدرسه

تحقیر فقیران یا بی‌سوادان

بزرگ‌نمایی بی‌ادبان در رسانه‌ها

نادیده‌گرفتن احساس دیگران

غرور طبقاتی یا تحصیلی

بی‌ادبی، در جایی رشد می‌کند که قدرت بر حقیقت چیره شود.

۵ .نتیجه

ادب، تنها نشانهٔ انسان باسواد نیست—
بلکه نشانهٔ انسان انسان‌دوست است.

ادب را باید آموخت، تمرین کرد، و از خود آغاز نمود.
و آنگاه، آرام‌آرام، جامعه‌ای ساخت که گفت‌وگو در آن، جای فریاد را بگیرد.

ادب، خوی زنده‌گی انسانی‌ست—نه تظاهر، نه ترس، نه تعارف.

اخلاق و زنده‌گی نو

۱۹۲۰

همه از «اخلاق» سخن می‌گویند،
اما کمتر کسی می‌پرسد:
اخلاق چه‌گونه باید باشد؟ و چرا؟
آیا اخلاق باید اطاعت کور از سنت‌ها باشد؟
یا راهی برای ساختن زنده‌گی‌ای انسانی‌تر و آزادتر؟

در این مقاله، به رابطهٔ اخلاق با زنده‌گی نو پرداخته می‌شود.

۱ .اخلاق کهنه چیست؟

اخلاق کهنه، اخلاقی‌ست که:

بر پایهٔ اطاعت کورکورانه است

بر سکوت در برابر ظلم تأکید دارد

زن را مطیع، و جوان را بی‌صدا می‌خواهد

بر نابرابری مهر تأیید می‌زند

خواهان حفظ وضع موجود است، نه دگرگونی

چنین اخلاقی، نه راهنمای زنده‌گی، بلکه زنجیر اندیشه و آزادی‌ست.

۲ .اخلاق نو چیست؟

اخلاق نو، اخلاقی‌ست که:

بر پایهٔ آزادی، برابری و احترام انسانی‌ست

دفاع از مظلوم را وظیفه می‌داند، نه گناه

انسان را موجودی مسئول می‌داند، نه صرفاً فرمان‌بر

صداقت، وجدان و شهامت را ستایش می‌کند

هدفش، ساختن جامعه‌ای آگاه، برابر، و انسانی‌ست

۳ .چرا زنده‌گی نو به اخلاق نو نیاز دارد؟

زیرا:

بدون اخلاق نو، آزادی به هرج‌ومرج بدل می‌شود

عدالت، بدون وجدان، به انتقام بدل می‌شود

دانش، بدون اخلاق، ابزار سلطه می‌گردد

و زنده‌گی، بدون ارزش، به پوچی کشیده می‌شود

زنده‌گی نو، نه فقط لباس نو یا روش نو، بلکه روح و اخلاق نو می‌طلبد.

۴ .اصول اخلاق نو چیست؟

صداقت با خویشتن و دیگران

احترام به کرامت هر انسان، صرف‌نظر از جایگاه

هم‌دردی با درد دیگران

مخالفت با ستم، حتی اگر سودی در آن باشد

کمک به رشد دیگران، نه تحقیرشان

و پذیرش مسئولیت زنده‌گی خویش

۵ .وظیفهٔ ما چیست؟

ما باید:

اخلاق نو را بیاموزیم، نه فقط بشنویم

آن را در زنده‌گی روزمره تمرین کنیم

در برابر اخلاق کهنه، مقاومت کنیم

در خانواده، مدرسه، کوچه و کار، الگوی آن باشیم

و در تربیت نسل نو، این ارزش‌ها را نهادینه کنیم

اخلاق نو، پایهٔ زنده‌گی نو است—
و زنده‌گی نو، مقدمهٔ جامعهٔ نو.

پنج گفتار دربارهٔ خودسازی

۱۹۲۰

خودسازی، به‌معنای درست‌کردن خویش است،
نه برای زیبایی فردی یا موفقیت خودخواهانه،
بلکه برای آن‌که انسان بهتر، مفیدتر، و باوجدان‌تر شود.

در این پنج گفتار، گام‌هایی برای خودسازی واقعی ترسیم شده‌اند.

۱ .گفتار نخست: خودشناسی

پیش از آن‌که کسی را تغییر دهی، باید خویشتن را بشناسی.
بپرس:
چه می‌دانم؟ چه نمی‌دانم؟

چرا به چیزی باور دارم؟

ترس‌هایم چیست؟

نقاط ضعف و توانایی‌ام چیست؟
خودشناسی، آغاز خرد است.
بدون آن، هر خودسازی، تقلیدی کور خواهد بود.

۲ .گفتار دوم: اراده

بدون اراده، هیچ دگرگونی پایدار نیست.
اراده یعنی:

مقاومت در برابر تنبلی

ادامه دادن، حتی در سختی

نظم در کردار

پایداری در هدف

اراده، ماهیچه‌ای‌ست که با تمرین تقویت می‌شود.

۳ .گفتار سوم: برنامه‌ریزی

آرزو، بدون برنامه، رویاست.
برای خودسازی، باید:

هدف‌های روشن تعیین کرد

زمان‌بندی مشخص داشت

پیش‌رفت را ارزیابی نمود

شکست‌ها را بررسی و اصلاح کرد

برنامه، قطب‌نمای زنده‌گی آگاهانه است.

۴ .گفتار چهارم: یادگیری پیوسته

هیچ‌کس کامل نیست.
خودسازی، پایان ندارد.

باید همواره آموخت

از دیگران الهام گرفت

کتاب خواند، گوش داد، اندیشید

و تجربه را با تحلیل درآمیخت

یادگیری، سوخت خودسازی‌ست.

۵ .گفتار پنجم: خدمت به دیگران

خودسازی برای آن نیست که تنها «من» بهتر شوم،
بلکه برای آن است که بتوانم:

به دیگران یاری رسانم

در جامعه نقشی مفید داشته باشم

به رهایی مردم کمک کنم

خودسازی واقعی، با خدمت به انسان دیگر کامل می‌شود.

شخصیت مردان بزرگ

۱۹۲۰

مردان بزرگ، تنها به‌خاطر مقام، دانش یا فتوحات‌شان بزرگ نشدند،
بلکه به‌خاطر شخصیت‌شان.

شخصیت، جوهر زنده‌گی و مبارزهٔ آنان بود.
ما باید از آن‌ها بیاموزیم—نه برای پرستش، بلکه برای آموختن چگونه‌بودن.

۱ .ویژگی‌های شخصیت مردان بزرگ

مردان بزرگ، شخصیت‌هایی داشتند با این خصوصیات:

ایمان به آرمان: حتی در سخت‌ترین شرایط

صداقت بی‌پروا: گفتن حقیقت، نه آن‌چه خوشایند است

فداکاری: گذاشتن منفعت شخصی در پای منافع مردم

تواضع واقعی: نه تظاهر، بلکه پرهیز از غرور

استقامت: ادامهٔ راه، باوجود شکست و طرد شدن

آموختن پیوسته: حتی در اوج

شخصیت آنان، از تلاش آگاهانه و آزمون‌های دشوار ساخته شده بود.

۲ .تفاوت مرد بزرگ و انسان معمولی در چیست؟

نه در هوش، نه در قدرت بدنی، بلکه در:

باور به حقیقت

پایداری در راه سخت

و انتخاب وجدان، به‌جای راحتی

مرد بزرگ، انسانی‌ست که به‌جای ترسیدن، خویش را می‌سازد و جهان را تغییر می‌دهد.

۳ .آیا هرکس می‌تواند شخصیت بزرگ بسازد؟

بلی.

هیچ‌کس با بزرگی زاده نمی‌شود.
مردان بزرگ، از دل زنده‌گی عادی، رنج، شکست، مطالعه، کار و مبارزه بیرون آمده‌اند.
با:

تمرین روزانه

تقویت اراده

یادگیری پیوسته

وفاداری به مردم

و جسارت اخلاقی

می‌توان به شخصیتی بزرگ دست یافت، اگرچه گمنام بمانی.

۴ .خطر شخصیت‌سازی دروغین

برخی خود را بزرگ می‌نمایانند، اما:

ریاکارند

چاپلوس قدرت‌اند

در سختی، ناپدید می‌شوند

و در خلوت، بزدل‌اند

بزرگی واقعی، نه در شهرت، بلکه در وفاداری به حقیقت و مردم است.

۵ .نتیجه

ما به مردان و زنانی با شخصیت بزرگ نیاز داریم،
نه فقط دانشمند، نه فقط سیاست‌مدار.

انسان‌هایی که:

دروغ نمی‌گویند

برابری را باور دارند

مسئولیت‌پذیرند

به مردم خدمت می‌کنند

و از ظلم نمی‌ترسند

شخصیت بزرگ، راه‌نمای جامعهٔ آزاد و انسانی‌ست.
و هر جوان، می‌تواند آن را بسازد—با اندیشه، با کار، و با وجدان.

سه اشتباه در خودسازی

۱۹۲۰

خودسازی، راهی‌ست دشوار،
اما پر از امید.
با این حال، بسیاری از کسانی که در این راه گام می‌گذارند،
به سه اشتباه رایج دچار می‌شوند که مانع رشد واقعی‌شان می‌گردد.

این نوشتار، دربارهٔ آن اشتباه‌ها هشدار می‌دهد.

۱ .اشتباه نخست: خودستایی

برخی، همین که چند کتاب می‌خوانند یا اندکی منظم می‌شوند،
خود را برتر از دیگران می‌پندارند.

نشانه‌های این اشتباه:

تحقیر دیگران

نپذیرفتن انتقاد

خود را معیار حقیقت دانستن

خودنمایی با ظاهر جدی یا گفتار پیچیده

این‌گونه افراد، به‌جای خودسازی، خودپروری می‌کنند—و از رشد واقعی بازمی‌مانند.

۲ .اشتباه دوم: سخت‌گیری افراطی

عده‌ای، در مسیر خودسازی، چنان با خود بیرحمانه رفتار می‌کنند که:

از خطاهای کوچک خود متنفر می‌شوند

احساس شکست همیشگی دارند

دچار اضطراب و یأس می‌گردند

از دیگران هم انتظار بی‌نقصی دارند

چنین افراد، به‌جای خودسازی، خودزنی روانی می‌کنند.
در حالی‌که انسان، در روند رشد، اشتباه می‌کند—و باید با واقع‌بینی و مهربانی با خویش رفتار کرد.

۳ .اشتباه سوم: قطع رابطه با جامعه

برخی تصور می‌کنند خودسازی یعنی:

دور شدن از مردم

بی‌تفاوتی به جامعه

پناه‌بردن به گوشه‌نشینی یا فقط مطالعه

اما این انزوا، خودفریبی‌ست.

خودسازی واقعی، در بطن زنده‌گی جمعی و در تماس با درد و رنج مردم شکل می‌گیرد.

انسانی که از رنج مردم بی‌خبر است،
حتی اگر صد کتاب بخواند،
نمی‌تواند خود را بسازد—زیرا رشد، بدون مسئولیت‌پذیری ممکن نیست.

نتیجه

اگر می‌خواهی خویش را بسازی:

متواضع باش، نه خودستا

مهربان باش با خود، نه ستم‌کار

در دل جامعه باش، نه در حاشیه

خودسازی، راهی زنده و مردمی‌ست—نه نمایش، نه شکنجه، نه انزوا.

زنده‌گی نو برای زنان

۱۹۲۰

تا دیروز، زن فقط دختر، همسر، یا مادر بود.
اما امروز، زن فردی آزاد، اندیشنده، و سازنده باید باشد.

این مقاله، بانگ بیدارباشی‌ست برای زنانی که می‌خواهند زنده‌گی نو بسازند—
نه فقط برای خود، بلکه برای نسل‌های آینده.

۱ .زنجیرهای زنده‌گی کهنۀ زنان

زنان، برای قرن‌ها در زنده‌گی کهنه اسیر بودند:

تحقیرشده به‌خاطر زن بودن

محروم از آموزش

مجبور به ازدواج تحمیلی

ابزاری برای تولید نسل، نه شریک زنده‌گی

مطیع مرد، در خانه، قانون و دین

بی‌صدا در رنج، بی‌حق در تصمیم‌گیری

این زنده‌گی، نه طبیعت، بلکه ساختهٔ جامعهٔ نابرابر بود.

۲ .زنده‌گی نو برای زنان چیست؟

زنده‌گی نو برای زنان یعنی:

آموزش و آگاهی

حق اندیشیدن، انتخاب کردن و اعتراض کردن

استقلال اقتصادی

مشارکت در ساختن جامعه

آزادی در ازدواج، لباس، و بیان

احترام به کرامت زن به‌مثابهٔ انسان

زن نو، نه برده، نه وسیله، بلکه هم‌کار مرد در ساختن زنده‌گی و آینده‌است.

۳ .وظیفهٔ زنان آگاه چیست؟

آگاه ساختن دیگر زنان

رد سنت‌های خرافی و ستم‌گر

خودسازی فکری و اخلاقی

آموزش دختران

سازمان‌دهی جمعی

هم‌کاری با مردان مترقی برای تغییر جامعه

زنان نباید تنها منتظر آزادی بمانند،
بلکه باید برای آزادی خویش برخیزند.

۴ .نقش مردان در زنده‌گی نو زنان

مردانی که:

از حقوق زنان حمایت می‌کنند

تبعیض را نمی‌پذیرند

دختران خود را همچون پسران تربیت می‌کنند

در خانه شریک، نه آمر هستند

و در سیاست و جامعه، برابری را جدی می‌گیرند

این مردان، همراهان واقعی زنده‌گی نو هستند.
آزادی زن، نشانهٔ انسانیت مرد است.

۵ .نتیجه

زنده‌گی نو برای زنان،
یعنی ساختن جهانی که در آن:

هیچ‌کس به‌خاطر زن بودن تحقیر نشود

هیچ دختری از آموزش بازنماند

هیچ زنی مجبور به ازدواج یا سکوت نشود

و هر زن، همچون هر مرد، آزاد، برابر و فعال باشد

بدون آزادی زن، هیچ جامعه‌ای آزاد نخواهد شد.
زنده‌گی نو، از دل زنان آزاد زاده می‌شود.

نیاز به جوانان نو

۱۹۲۰

جهان امروز، جهانی در حال دگرگونی‌ست.
برای ساختن جامعه‌ای آزاد، عادل و انسانی،
ما بیش از هرچیز، به جوانان نو نیاز داریم—
جوانانی با اندیشه، شهامت و آگاهی.

۱ .جوانان کهنه و جوانان نو

جوانان کهنه:

به سنت‌های پوسیده دل‌بسته‌اند

کورکورانه فرمان می‌برند

فقط به آیندهٔ شخصی خود می‌اندیشند

از پرسش و اعتراض می‌هراسند

جوانان نو:

به عقل و عدالت تکیه می‌کنند

حقیقت را جست‌وجو می‌کنند، نه مصلحت را

دلیرانه با ظلم می‌ستیزند

زندگی خود را با آرمان مردم گره می‌زنند

۲.چرا جوانان نو ضروری‌اند؟

زیرا:

نسل‌های گذشته، در خواب سنت و ترس مانده‌اند

فساد، نظام‌های کهنه را از درون پوسانده است

بدون نیروی تازه، جامعه رو به نابودی می‌رود

و تنها جوانان با روح نو می‌توانند پرچم تغییر را بلند کنند

۳ .ویژگی‌های جوان نو

آگاه: به تاریخ، جامعه، و جهان

آزاداندیش: بی‌وابسته‌گی به تعصب یا خرافه

باوجدان: درد مردم را درک می‌کند

منظم و مسئول: کار را نیمه‌کاره رها نمی‌کند

امیدوار و مقاوم: حتی در شکست، مسیر را رها نمی‌کند

۴ .چه‌گونه جوان نو شویم؟

با مطالعهٔ عمیق، نه فقط حفظ کتاب‌های درسی

با پرسش‌گری و نقد وضع موجود

با خودسازی اخلاقی و فکری

با پیوند با مردم، به‌ویژه زحمت‌کشان

با تمرین زندگی جمعی و سازمان‌دهی

با وفاداری به حقیقت، حتی اگر دشوار باشد

۵ .پیام نهایی به جوانان

جوانان!

اگر می‌خواهید دنیا را بسازید،
نخست خویش را نو کنید.
با اندیشهٔ نو، با قلبی پاک، با ارادهٔ قوی،
شما می‌توانید سرنوشت کشور و آیندهٔ مردم را دگرگون کنید.

بدون جوانان نو، جهان نو زاده نمی‌شود.

اصول تعلیم نو

۱۹۲۰

تعلیم، تنها انتقال معلومات نیست.
اگر تعلیم، ذهن را اسیر، زبان را خاموش، و دل را ترسان کند،
آن تعلیم، تعلیم نیست—تسلیم است.

برای ساختن انسان‌های آزاد و بیدار،

باید تعلیم، بنیادش بر اصولی نو باشد.

۱ .تعلیم کهنه چه‌گونه بود؟

از بالا به پایین، آمرانه

بر پایهٔ حفظ‌کردن، نه فهمیدن

بی‌ارتباط با زنده‌گی واقعی

پرورش‌دهندهٔ اطاعت، نه اندیشه

تکرار سنت‌ها، نه آفرینش فکر

چنین تعلیم، فقط «فرد مطیع» می‌سازد، نه «انسان آزاد.«

۲ .اصول تعلیم نو چیست؟

۱ .آزادی اندیشه

تعلیم باید:

دانش‌آموز را به اندیشیدن و پرسیدن تشویق کند

اجازه دهد که نقد کند و نترسد

حقیقت را از تقلید جدا سازد

۲ .پیوند با زنده‌گی

آموزش باید:

با درد، کار و آرزوهای مردم پیوند داشته باشد

به دانش‌آموز کمک کند تا جهان واقعی را بشناسد

مهارت‌هایی بیاموزد که در خدمت انسان و جامعه باشد

۳ .همکاری، نه رقابت کور

تعلیم نو، بر:

همکاری گروهی

احترام متقابل

کار مشترک برای رشد همگان

استوار است not– بر سرکوب دیگران برای بالا رفتن خود.

۴ .رشد اخلاقی و انسانی

درکنار علم و دانش، باید:

صداقت

مسئولیت‌پذیری

هم‌دلی

عدالت‌خواهی

آموزش داده شود.

۵ .استقلال فکری

هدف تعلیم نو، این است که هر شاگرد بتواند بپرسد:

»این سخن درست است؟ نه این‌که کی آن را گفته؟«

۳ .وظیفهٔ آموزگاران و مدارس

رهایی شاگرد از ترس و سکوت

گشودن درهای تفکر و آفرینش

ساختن محیطی زنده، باز و انسانی

پذیرش تفاوت‌ها

و تربیت انسان‌هایی که نه‌تنها می‌دانند، بلکه می‌فهمند و تغییر می‌دهند

۴ .نتیجه

تعلیم نو،
راهی‌ست برای ساختن جامعهٔ نو.

اگر می‌خواهیم انسان‌های آزاد، خلاق و متعهد بسازیم،
باید تعلیم را از اساس نو کنیم.

تعلیم کهنه، انسان کهنه می‌سازد؛
تعلیم نو، انسان نو و جهان نو.

معنای واقعی «نو»

۱۹۲۰

همه از «نو شدن» سخن می‌گویند:
افکار نو، انسان نو، جامعهٔ نو.
اما آیا هر چیز تازه‌ای، «نو» به معنای درست است؟
آیا صرف تغییر، نو شدن است؟

۱ .هر تازه‌ای، نو نیست

لباس تازه، ولی با همان فکر کهنه

قانون تازه، ولی با همان ستم پیشین

چهره‌های تازه در حکومت، ولی با همان بهره‌کشی

واژه‌های تازه، ولی با همان سکوت

تازه بودنِ ظاهر، نو بودنِ محتوا را تضمین نمی‌کند.

۲ .نو یعنی چه؟

نو، یعنی:

بریدن از کهنه‌گی‌ای که مانع رشد است

شکستن باورهای پوسیده

آفرینش چیزی که آزادکننده، انسانی و زنده باشد

داشتن بینش تازه نسبت به انسان، جامعه، و هستی

ساختن شیوهٔ تازهٔ زنده‌گی، بر پایهٔ عدالت، خرد و کرامت

نو یعنی چیزی که مردم را از جهل، ترس و ستم رها کند.

۳ .نو در برابر کهنه، چگونه سنجیده می‌شود؟

کهنه، فرمان‌برداری کور می‌خواهد؛ نو، اندیشهٔ آزاد

کهنه، سکوت می‌طلبد؛ نو، گفت‌وگو و پرسش

کهنه، نابرابری را طبیعی می‌داند؛ نو، برابری را ضروری

کهنه، سنت را می‌پرستد؛ نو، حقیقت را می‌جوید

کهنه، فقط تحمل می‌آموزد؛ نو، تغییر را تمرین می‌دهد

۴ .خطر «نو»ی دروغین

بسیاری از حکومت‌ها، گروه‌ها یا افراد،
با شعار «نو شدن«،
همان ساختارهای کهنه را حفظ می‌کنند.

این‌ها:

فقط واژه را عوض می‌کنند، نه محتوا را

فقط لباس نو می‌پوشند، اما همان‌گونه ستم می‌کنند

مردم را با واژه‌های پرزرق‌وبرق فریب می‌دهند

نو شدن واقعی، با پوست‌اندازی نیست—با دگرگونی درونی است.

۵ .وظیفهٔ ما چیست؟

از «نو»های دروغین پرده برداریم

حقیقت نو بودن را بشناسیم

خود را نو کنیم—در فکر، احساس و عمل

برای نو شدن جامعه، با آگاهی و فداکاری گام برداریم

نو شدن، کاری سطحی نیست—
بلکه انقلابی‌ست در درون انسان و بیرون جامعه.

چه‌گونه نو شویم؟

۱۹۲۰

همه می‌گویند: باید نو شد.
اما چگونه؟
آیا فقط با پوشیدن لباس تازه، یا رفتن به مدرسه، یا تکرار شعارهای جدید، می‌توان نو شد؟

این مقاله، راه‌کارهایی روشن برای نو شدن واقعی پیش می‌نهد.

۱ .نو شدن از درون آغاز می‌شود

نو شدن واقعی،
از فکر، احساس و نگاه انسان آغاز می‌شود—نه از ظاهر.

یعنی:

اندیشیدن به پرسش‌هایی که پیش‌تر نمی‌پرسیدی

شک‌کردن به باورهایی که فقط تقلید بود

بازنگری در عادت‌ها و کردارهای روزمره

بیرون‌آمدن از پوستهٔ ترس، تعصب و راحت‌طلبی

نو شدن، کار دل و ذهن است—نه فقط ظاهر.

۲ .مراحل نو شدن

۱ .خودآگاهی

بپرس:

من کی‌ام؟

چرا این‌گونه فکر یا رفتار می‌کنم؟

این اندیشه از من است یا از تقلید؟

این باور، مردم را آزاد می‌کند یا در بند نگه می‌دارد؟

بدون خودآگاهی، هر نوسازی، ناپایدار و سطحی خواهد بود.

۲ .یادگیری آزادانه

نو شدن، بدون یادگیری ممکن نیست.

کتاب بخوان، نه برای نمره، بلکه برای فهم

تاریخ را بخوان، برای درس گرفتن

تجربه‌ها را بشنو، برای مقایسه و بینش

از هر فرصتی برای آموختن استفاده کن

یادگیری، سوخت انقلاب درونی‌ست.

۳ .ارتباط با مردم

تو نمی‌توانی در خلأ نو شوی.

با مردم باش

رنج آن‌ها را لمس کن

آرمان آن‌ها را درک کن

در کنارشان تغییر را تمرین کن

نو شدن، یعنی پیوند با مردم—نه جدایی از آن‌ها.

۴ .عمل و مبارزه

نو شدن، فقط اندیشیدن نیست.

باید به میدان آمد

باید کردار نو داشت، نه فقط گفتار نو

باید به ستم «نه» گفت

باید با شجاعت، راه نو را برگزید حتی اگر تنها باشی

نو شدن، با خطر همراه است—اما بی‌خطر، هیچ چیز دگرگون نمی‌شود.

۳ .نشانه‌های انسان نو

نمی‌ترسد از پرسیدن

تکرار نمی‌کند آن‌چه باور ندارد

به مردم باور دارد، نه به قدرت

زندگی را میدان عمل می‌داند، نه فقط بقا

دل‌سوز است، ولی ساده‌لوح نیست

۴ .نتیجه

نو شدن،
یعنی باززاده‌شدن در اندیشه و رفتار.

اگر می‌خواهی جهان نو شود،
نخست خویش را نو کن—نه با شعار،
بلکه با بینش، صداقت، مبارزه، و مردم‌باوری.

نو شدن، نخستین گام در راه آزادی‌ست.

آیندهٔ زنده‌گی انسان

۱۹۲۰

آینده چه خواهد بود؟
آیا انسان همیشه در جنگ، فقر، ستم و جهل خواهد ماند؟
یا می‌تواند جهانی تازه بسازد—سرشار از آزادی، عدالت و هم‌زیستی؟

این مقاله، اندیشه‌هایی دربارهٔ چشم‌انداز زنده‌گی انسان پیش‌کش می‌کند.

۱ .گذشته و حال، درس‌هایی برای آینده

تاریخ بشر، پر از رنج و تاریکی‌ست:

برده‌داری و سلطه

جنگ‌های بی‌پایان

بهره‌کشی انسان از انسان

تحقیر زنان

سرکوب اندیشه

اما در دل همین تاریخ، همیشه مقاومت، امید و مبارزه نیز بوده است.

۲ .آیا زنده‌گی انسان می‌تواند نو شود؟

بلی.

زنده‌گی بشر، جبری نیست که تغییر نکند.
انسان:

می‌آموزد

می‌سازد

تجربه می‌کند

و با آگاهی و اراده، راه خود را تغییر می‌دهد

آینده، چیزی نیست که فقط اتفاق بیافتد—
بلکه چیزی‌ست که باید ساخته شود.

۳ .نشانه‌های آغاز آیندهٔ نو

ما نشانه‌هایی از زنده‌گی نو را می‌بینیم:

بیداری جوانان

اعتراض زنان

خواست عدالت از سوی مردم ستم‌دیده

رشد دانش و ارتباط

تلاش برای هم‌زیستی به‌جای سلطه

این‌ها پیام‌هایی‌اند از فردای ممکن.

۴ .چه آینده‌ای در پیش است؟

اگر انسان:

بر جهل غلبه کند

بر ترس چیره شود

بر خودپرستی و آزمندی بتازد

و به وحدت انسانی برسد

می‌تواند آینده‌ای بسازد که در آن:

انسان، برای انسان دشمن نباشد

هر کودک، آموزش ببیند

هر زن و مرد، آزاد باشد

هیچ انسانی از گرسنه‌گی، بی‌سوادی یا جنگ رنج نبرد

۵ .وظیفهٔ امروز ما

ما وارثان گذشته‌ای تاریک هستیم،
اما معماران آینده‌ای روشن نیز می‌توانیم باشیم.

برای آن:

باید اندیشید

باید آموخت

باید ایستاد

باید به مردم پیوست

و باید جهانی نو ساخت—نه با آرزو، بلکه با عمل

آیندهٔ زندهگی انسان، در دستان آگاه و دل‌های پاک ساخته می‌شود.

سرنوشت بشز و رته آینده او
۱۹۲۰

انسان کیست؟
از کجا آمده؟ به کجا می‌رود؟
سرنوشت بشر چیست؟
و آیا می‌تواند راه خود را آگاهانه برگزیند؟

این پرسش‌ها، نه فلسفهٔ محض، بلکه مسئله‌های زنده‌گی روزمره‌اند.

سرنوشت بشر تا کنون چه بوده است؟ ۱.

نگاه به تاریخ بشر، نشان می‌دهد:

جنگ، خون‌ریزی، استثمار

فرمان‌روایی اقلیت، و اطاعت اکثریت

دین و قدرت، ابزار اطاعت

علم، گاه در خدمت سلطه

و اکثریت مردم، در فقر، جهل و سکوت

اما همین تاریخ، پر است از قیام‌ها، روشنگری‌ها، و امیدهایی که خاموش نشدند.

۲. آیا سرنوشت بشر تغییرپذیر است؟

بلی.

.سرنوشت، نه فرمان آسمان، نه جبر طبیعت است
:بلکه ساختهٔ

انسان‌ها

ساختارها

اندیشه‌ها

و اراده‌هاست

—اگر انسان آگاه شود، متحد شود، و برخیزد
.می‌تواند سرنوشت خود را دگرگون کند

راه آیندهٔ بشر چگونه باید باشد؟ ۳.

:آینده‌ای انسانی باید

بی‌طبقه، بی‌استثمار، بی‌جنگ باشد
بنیادش بر عدالت، آزادی و دانش استوار باشد

در آن، هر انسان حق آموزش، کار، سخن و زنده‌گی داشته باشد

مرد و زن، غنی و فقیر، در برابر قانون و کرامت برابر باشند

کودکان، بدون ترس، در صلح و شادی رشد کنند

انسان، دشمن انسان نباشد

.این آینده، ممکن است—اما با تلاش و آگاهی

چه کسانی آینده را می‌سازند؟ .۴

.نه فرمان‌روایان، نه ثروت‌مندان
:بلکه

جوانان آگاه

زحمت‌کشان متحد

معلمان صادق

نویسندگان مردمی

و همهٔ کسانی که در قلب‌شان عدالت می‌تپد

.مردم، خالقان واقعی آینده‌اند

نتیجه .۵

.سرنوشت بشر، نوشته‌شده در سنگ نیست
با اراده، خرد، سازمان‌دهی و ایمان به مردم،
.می‌توان جهانی تازه ساخت

آینده، در انتظار آن کسانی‌ست که نمی‌ترسند رؤیا
.ببینند—و برایش برخیزند